

۱- کتابشناسی

منابع ما درباره جنبش مقنع به علت آشفتگیها و افتادگیهایی که در آن صورت گرفته و تضادهایی که در بیشتر آنها دیده می شود، درک آراء و عقاید او را دشوار می سازد. در هیچ یک از این مآخذ به آیینهای فکری و آموزشهای او اشاره ای نشده است، با وجود این دانسته های ما درباره مبارزات او با دستگاه خلافت بمراتب بیشتر از جنبشهایی است که در واپسین سالهای فرمانروایی امویان و روی کار آمدن عباسیان در سده دوم هجری/ نهم میلادی وجود داشته است، جنبشهای کفرآمیز که در نخستین سالهای فرمانروایی عباسیان روی داد بیشتر از دوران حکومت امویان است. صفت ایرانی جنبشهای ضد عباسی چشمگیر است و گواه بر گرایشهای التقاطی موجود در ایران آن روزگار است.^۵ شرحهای مربوط به جنبش مقنع بسیار زیاد است، ولی بیشتر آنها دشمنانه و در برخی موارد با یکدیگر ناسازگارند. روایات تواریخ را که به این جنبش مربوط اند، می توان بشرح زیر یاد کرد:

الف - فارسی:

۱ - اخبار مقنع، از نویسنده ای به نام ابراهیم، دانسته های روشنی از زندگانی او در دست نیست. حتی تاریخ نگارش این کتاب را که اکنون در دست نیست، نمی دانیم. این کتاب به زبان فارسی دری نوشته شده بوده است.^۶ از نوشته ابوریحان بیرونی (۴۰۵ هجری/ ۱۰۴۸ میلادی) در کتاب الآثارالباقیه چنین بر می آید که ایرانیان پیش از نگارش کتاب وی، کتابی نگاشته بودند که درباره مقنع شرح مفصلی داشته و ابوریحان آن را به عربی ترجمه کرده است. بیرونی در این باره می گوید: «ومن اخبار او را از فارسی به عربی گردانیده و آن را در کتاب خود در اخبار سپیدجامگان و قرمطیان» باستقصا آورده ام.^۷ اگر تاریخ نگارش الآثارالباقیه را حدود سال ۳۹۱ هجری/ ۱۰۰۱ میلادی بدانیم، بنابراین، نویسنده کتاب اخبار مقنع، آن را میان سالهای ۱۶۶-۳۹۱ هجری/ ۷۸۳-۱۰۰۱ میلادی نگاشته است.^۸ ابونصر قباوی که در سده ششم هجری/ دوازدهم میلادی تاریخ محلی مشهور تاریخ بخارا^۹ را به فارسی برگردانده می گوید: مؤلف، روایت ناقصی از این جنبش در تاریخ خود آورده بود و او این داستان را از روی کتاب ابراهیم یعنی صاحب اخبار مقنع تکمیل کرده است، با احتمال زیاد این کتاب جزو مآخذ نورسخی نبوده و مترجم به آن افزوده است.^{۱۰} از این قول بر می آید که احتمالاً کتاب اخبار مقنع تا سال ۵۲۲ هجری/ ۱۱۲۸ میلادی باقی بوده، و ابونصر محمد بن نصر قباوی مقداری از آن

نوع تابان

قیام مقنع جنبش روستایی سپید جامگان

OK

جنبش مقنع یکی از جنبشهای ایرانی ضد عرب بود که در روزگار خلافت مهدی (۱۵۸-۱۶۹ هجری/ ۷۷۵-۷۸۵ میلادی) بر اثر سرخوردگی از رفتار عباسیان و ابراز تنفر روستاییان ماوراءالنهر بر ضد آنان پدیدار گشت^۱ و در سالهای دهه هفتاد سده دوم هجری/ هشتم میلادی سراسر آن سرزمین را فراگرفت. ایرانیان پیش از پیدایش قیام مقنع به نهضت‌های به آفرید و سنباد و اسحق ترک پیوستند، اصولاً ایرانیان به هر شورش که شعار ضد عباسی سر می داد، می پیوستند، خواه این شورش از سوی ایرانیان رهبری می شد و خواه از عربها، این نکته بیانگر واکنش خشنی است که بر اثر شکاف ژرف میان چشمداشت مردم از عباسیان و برنامه ای که عباسیان عملاً توانستند در زمینه های سیاست اداری و دینی و مالی پیاده کنند بوجود آمد.^۲ جنبشهایی که در نیمه دوم سده دوم هجری/ نهم میلادی در روزگار عباسیان رخ نمود با قیام آنان در عهد خلافت امویان تفاوت‌های ماهوی داشت. قیامهایی که در عصر امویان روی داد صرفاً رنگ پیکار با اشغالگران بیگانه داشت و اغلب اشراف و بزرگان رهبری این قیامها را برعهده داشتند.^۳ ولی در روزگار عباسیان مردم نه تنها علیه دودمان حاکم، بلکه علیه اشراف محلی طرفدار بنی عباس نیز پیاختاستند. گوناگونی آراء و عقاید مذهبی، وجود آیینهای زردشتی، مانوی، بودایی و مسیحیت زمینه را برای قیامهای عصر عباسی آماده ساخته بود. تغییر حکومت امویان به دولت عباسی این فرصت را برای اعتراض گشود و یک رشته جنبشهای سیاسی-اجتماعی در خراسان پدید آمد.^۴

را نقل کرده است.^{۱۱} شاید ابراهیم که وی از او یاد کرده نویسنده همین اثر باشد که به فارسی نوشته شده است و مؤید این معنی آن که، روایت بیرونی هر چند بمراتب مختصرتر است با روایت نرشخی مطابقت بسیار دارد.^{۱۲}

۲- زین الاخبار^{۱۳}، نگاشته ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی که در سده پنجم هجری/ یازدهم میلادی نوشته شده است. در این کتاب در بخش «اخبار امرای خراسان» که احتمالاً از کتاب اخبار ولایة خراسان^{۱۴} سلامی گرفته شده است، نکاتی درباره مقنع دارد که در منابع دیگر نیست. با مقایسه کتاب الکامل فی التاریخ^{۱۵} ابن اثیر (د ۶۳۰ هجری/ ۱۲۳۳ میلادی) که رویدادهای تاریخی خراسان را تا سده ۴ هجری/ ۱۰ میلادی از کتاب سلامی گرفته موافقت دارد. متأسفانه در بخش مقنع این کتاب تحریفات و آشفتگیهایی صورت گرفته است و استاد عباس زریاب^{۱۶} بسیاری از این تحریفات را با توجه به متون دیگر تصحیح کرده است. در این کتاب آمده است که مُسیب بن زُهیر در سال ۱۶۶ هجری/ ۷۸۳ میلادی از سوی مهدی به خراسان رفت و مسیب بن زهیر کسی است که در زمان حکومت او سعید حرشی، مقنع را محاصره کرد و وی ناچار خود را کشت، پس آمدن مسیب باید در سال ۱۶۳ هجری/ ۷۸۰ میلادی باشد نه ۱۶۶ هجری/ ۷۸۳ میلادی. طبری و نرشخی ذیل رویداد ۱۶۳ هجری/ ۷۸۰ میلادی به این نکته تصریح کرده‌اند. همچنین گردیزی گفته است: مسیب ۸ ماه به خراسان بوده است در حالی که آمدن او به خراسان در جمادی الاولی سال ۱۶۳ هجری/ ژانویه ۷۸۰ میلادی بوده است و عزل او در ۱۶۷ هجری/ ۷۸۳ میلادی، یعنی حکومت او سه سال و ۸ ماه طول کشیده است، بنابراین کاتبان زین الاخبار سه سال را از قلم انداخته‌اند.^{۱۷}

۳- تاریخنامه طبری، ترجمه تاریخ طبری بسال ۳۵۲ هجری/ ۹۶۳ میلادی و منسوب به بلعمی است. از اخبار مقنع نکات سودمندی درباره مقنع در این کتاب در نسخه موجود در کتابخانه وین آمده که در سایر دستنوشته‌های بدست آمده دیده نمی‌شود.^{۱۸} این گزارشها با مقایسه تاریخ طبری^{۱۹} که بسیار کوتاه است قابل مقایسه نیست. اطلاعاتی که در این نسخه درباره مقنع آمده در سایر منابع نیست و از این رو باید آن را منبعی مستقل بشمار آورد. با وجود این، مطالب این کتاب همانند تاریخ بخارا مغشوش و آشفته است و مشتمل بر اغلاط تاریخی است.^{۲۰} در این گزارش دو صفحه‌ای چنین آمده است: «چون ابومسلم را بکشت، جبرئیل بن یحیی که از مبارزان بزرگ بود، او را به خراسان فرستاد، همه خراسان او را مطیع شدند، قصد بخارا و سمرقند کرد، چون آنجا رسید نمه شهر استقبال کردند و در شمر بردند. آنجا خراج بستند و عزم سمرقند کرد، آن روز در دست مقنع ملک

سمرقند»^{۲۱} بنا به رأی طبری جبرئیل بن یحیی در سال ۱۵۹ هجری/ ۷۷۶ میلادی حاکم سمرقند گردید نه خراسان، و حاکم خراسان در این سال پس از مرگ حمید بن قحطبه (د ۱۵۹ هجری/ ۷۷۶ میلادی)، ابوعون عبدالملک بن یزید شده بود. از نوشته تاریخنامه بر می‌آید که او پس از کشته شدن ابومسلم (۱۳۷ هجری/ ۷۵۴ میلادی) به ولایت رسیده و حال آن که مهدی عباسی، جبرئیل را بسال ۱۵۹ هجری/ ۷۷۶ میلادی روانه سمرقند کرد. همچنین درباره غلبه مقنع گوید: «ابوجعفر را چون خبر شد، از مصیبت مسلمانان بگریستند، پس معاذ بن مسلم را به امیری خراسان فرستاد و گفت: برو و همه را معزول کن، الا جبرئیل بن یحیی را که او مردی مبارک است»^{۲۲} وجد و جهد کن در کار دفع دشمن».^{۲۳} ابوجعفر کنیه منصور خلیفه عباسی است که بسال ۱۵۸ هجری/ ۷۷۵ میلادی درگذشته است، و معاذ بن مسلم بنا به رأی طبری^{۲۴} بسال ۱۶۰ هجری/ ۷۷۷ میلادی از سوی مهدی جانشین منصور عباسی حاکم خراسان گردید و این با نوشته طبری درست نمی‌آید.

۴ - بیان الادیان (نگاشته ۴۸۵ هجری/ ۱۰۹۲ میلادی) نوشته ابوالعالی محمد بن الحسنی العلوی که ۴ باب آن نخستین بار بهمت شارل شفر Ch. Schfer (۱۸۲۰ - ۱۸۹۸ میلادی) و سپس شادروان عباس اقبال آن را بچاپ رسانده‌اند، باب پنجم آن اخیراً بکوشش محمد تقی دانش پژوه از روی تنها نسخه آن متعلق به دکتر علی اصغر مهدوی به چاپ رسانده است.^{۲۵} این مأخذ نقاط تاریک حیات مقنع را روشن می‌سازد. اطلاعاتی که در این منبع داده شده کوتاه و دقیق است و در منابع دیگر از آن یاد نشده است. منابع حسینی در این باب سلامی، ابوطیب تبریزی، جاحظ، یحیی بن علی ندیم متوکل^{۲۶} و... بوده است.

۵ - مجمل التواریخ والقصص، عنوان کتابی است از نویسنده‌ای ناشناخته که در سال ۵۲۰ هجری/ ۱۱۲۶ میلادی نگاشته شده است، مؤلف درباره شرح حال مقنع، روایات عبدالقاهر بغدادی (د ۴۲۹ هجری/ ۱۰۳۸ میلادی) و اسفراینی (د ۴۷۱ هجری/ ۱۰۷۸ میلادی) را با تلخیص حفظ کرده، و افسانه ماه نخشب را بر آن افزوده است.^{۲۷}

۶ - جوامع الحکایات، نوشته نورالدین عوفی (درگذشت بعد از ۶۳۰ هجری/ ۱۲۳۳ میلادی) در کتاب خود سه بار از مقنع و جنبش او یاد می‌کند^{۲۸}: نخست مطالب بیرونی را ذکر کرده و سپس افسانه ماه نخشب را که از جای دیگر برگرفته نقل نموده است، و در دنباله کار از نرشخی پیروی می‌نماید بار دیگر روایت بلعمی را با شرح بیشتری بازگو می‌کند. موضوع حکایت سوم غیبت افسانه‌آسای مقنع است در تنوری از حیوه که معاذ بن

مسلم مدعی کشف آن پس از سالها شده است.^{۲۹} عوفی چندین حکایت را در کتاب خود از سلامی اخذ کرده است، ولی دو حکایت را بتصریح از «تاریخ خراسان» به نقل آورده و گاهی مأخذ خود را اخبار آگ لیث و اخبار یعقوب لیث و تاریخ طاهریان ذکر کرده است و در بقیه موارد از منابع خود ذکری بمیان نمی آورد.^{۳۰}

۷ - حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده^{۳۱} (نگارش ۷۳۰ هجری / ۱۳۳۰ میلادی) و نزهة القلوب^{۳۲} (نگارش ۷۴۰ هجری / ۱۳۳۹ میلادی) اطلاعات خود را از بغدادی و روایت تکرار شده او در کتاب اسفراینی برگرفته است، ولی اطلاعات او درباره زادگاه مقنع در منابع دیگر نیست.

۸ - تاریخ بخارا، نوشته ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (د ۳۴۸ / هجری ۹۵۹ میلادی) از مهمترین تواریخ محلی است که اطلاعات گسترده‌ای درباره مقنع دارد، روایت محفوظ در تاریخ بخارای نرشخی از همه مشروحتر است.^{۳۳} درباره جنبش مقنع اساس تحقیق را باید متن اثر نرشخی قرار داد و با نوشته‌های سایر منابع تکمیل کرد. متأسفانه اصل عربی این کتاب در دست نیست. ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی اصل عربی آن را که بسال ۳۳۲ هجری / ۹۴۴ میلادی نگاشته شده بود، در سال ۵۲۲ هجری / ۱۱۲۸ میلادی به فارسی ترجمه کرد. ترجمه فارسی آن در سال ۵۷۴ هجری / ۱۱۷۸ میلادی توسط محمد بن زفر بن عمر به نام برهان الدین عبدالعزیز خلاصه شده است. در متن فارسی قسمتهایی از آن تحریف شده و احتمالاً این تحریفها توسط کاتبان بعدی به آن اضافه شد، بعنوان نمونه در حکایت نخست که شرح حال مقنع داده می شود ناگهان سطری درباره قتل او بوسیله مهدی خلیفه عباسی در سال ۱۶۷ هجری / ۷۸۳ میلادی آمده، همچنین در آغاز، زادگاه او مرو، سپس بلخ یاد شده است.^{۳۴} نکات نامفهوم در شرح احوال مقنع در ترجمه تاریخ بخارا وجود دارد و این بدان سبب است که در یک صفحه پاره‌هایی از آثار مختلف یاد شده است. روایتی که در این کتاب آمده، گاهی تداوم ندارد و بریده است و مترجم به دلخواه از داستان ابراهیم مطلبی حذف کرده و بعکس بخشهایی از نرشخی اقتباس کرده و بر آن افزوده است، خوشبختانه این ذوق را بخرج داده که پاره‌های اقتباسی از نرشخی را گوشزد ساخته است،^{۳۵} با وجود این مطالب منابع دیگر پیوستگی رویدادها را روشن می سازد و تا حدی جاهای خالی این روایت را پر می کند. نخستین چاپ انتقادی این اثر بصورت گزیده، توسط شارل شفر بسال ۱۸۸۳ میلادی در گزیده‌های فارسی،^{۳۶} و متن کامل آن سپس در سال ۱۸۹۲ میلادی بتوسط وی بچاپ رسید. در سال ۱۸۹۷ میلادی متن فارسی تاریخ بخارا زیر نظر خاورشناس اتحاد شوروی

ولادیمیر بارتولد (۱۸۶۹-۱۹۳۰) بوسیله لیکوشین N. Lykoshin به روسی ترجمه شده و در تاشکند به چاپ رسیده است.^{۳۷} ترجمه انگلیسی آن بوسیله ریچارد نلسون فرای بسال ۱۹۵۴ میلادی منتشر شده و مترجم حواشی سودمندی در باره مقنع و همچنین جغرافیای تاریخی منطقه ماوراءالنهر به آن افزوده است.^{۳۸} شادروان محمد تقی مدرس رضوی^{۳۹} بر اساس چاپهای یاد شده متن فارسی آن را با افزوده‌های فراوان در چاپ جدیدی منتشر کرده است.

۹ - تبصرة العوام، نگاشته سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، مأخذ او درباره مقنع روایت‌های عبدالقاهر بغدادی و اسفراینی است، وی شرح کاملی درباره این که مقنع از مذهب رزامیه است و مطالبی را که پیش از آن که تبلیغ مذهب جدید را آغاز کند بدان افزوده است.^{۴۰}

۱۰ - تاریخ الفی، تاریخ عمومی که به دستور محمد اکبر پادشاه بهمت گروهی از مورخان آن عصر بسال ۹۹۳ هجری / ۱۵۸۵ میلادی نگاشته شده است، بیشترین بخش این کتاب توسط ملا احمد بن نصرالله دبیلی تتوی نوشته شده است.^{۴۱} مأخذ اصلی روایت‌های او برگرفته از تاریخ بخارای نرشخی و الکامل فی التاریخ ابن اثیر است. مؤلف احتمالاً به کتاب گمشده اخبار مقنع دسترسی داشته و از آن سود برده است. تاریخ الفی بعد از تاریخ بخارا گسترده‌ترین و کاملترین شرح حال را درباره مقنع در بردارد.^{۴۲}

ب: عربی

اطلاعاتی که از منابع عربی درباره مقنع بدست می آید کوتاه و غالب آنها از روی تعصب نوشته شده و در بیشتر موارد از وی بعنوان دشمن اسلام یاد شده است. مسعودی (د ۳۴۶ ه. ق / ۹۵۷ میلادی) در مروج الذهب کتابی از محمد بن حسن بن سهل کاتب مشهور به شمله درباره سپید جامگان یاد کرده است،^{۴۳} اما ابن ندیم^{۴۴} در شرح حال حسن بن سهل از این اثر یاد نمی کند. مهمترین کتاب درباره خراسان و ماوراءالنهر، کتابی است از ابوعلی حسین بن احمد بن سلامی (د ۳۰۰ هجری / ۹۱۳ میلادی) بنام تاریخ ولایة خراسان^{۴۵} که بی تردید منبع اصلی مؤلفانی بوده است که اطلاعات گسترده‌ای درباره تاریخ خراسان بدست می دهند و بویژه گردیزی^{۴۶}، سماعانی، ابن اثیر، ابن خلکان، عتیبی و عوفی از آن سود جسته‌اند، اصل کتاب در دست نیست و پاره‌هایی از آن از طریق آثار نویسندگان یاد شده به دست ما رسیده است. نخستین منابع موجود درباره مقنع کتاب البیان والتبیین^{۴۷} ابوعثمان عمرو بن جاحظ (د ۲۵۵ / ۸۶۹ میلادی) است، پس از آن روایت ابن خلکان (د ۶۲۸ هجری / ۱۲۳۱ میلادی) در فیات الاعیان است،

وی در دو مورد یکی در شرح حال حلاج (د ۳۰۹ هجری / ۹۲۱ میلادی) و دیگری در زندگینامه مقنع شرح حال او را بدست داده^{۴۸} و یافعی (د ۷۶۸ هجری / ۱۳۶۷ میلادی) در *مرآة الجنان* همه مطالب ابن خلکان را تکرار کرده است.^{۴۹} طبری (د ۳۱۰ هجری / ۹۲۲ میلادی) در *تاریخ الرسل والملوک*، مقدسی (د بعد از ۳۵۵ هجری / ۹۶۶ میلادی) در *البدء والتاریخ*،^{۵۰} ازدی (۳۳۴ هجری / ۹۴۵ میلادی) در *تاریخ موصل*،^{۵۱} خوارزمی در *مفاتیح العلوم*، ابومنصور بغدادی در *الفرق بین الفرق*،^{۵۲} اسفرائینی در *التبصیر فی الدین*^{۵۳} تمام مطالب خود را از بغدادی گرفته و قطعه کوچکی درباره ماه نخشب را بر آن افزوده است. ابن اثیر در *الکامل فی التاریخ*^{۵۴} روایات طبری، بلعمی، مقدسی، ابن عبری، خوارزمی، بیرونی و سلامی را با هم تلفیق کرده و از آنها روایتی منسجم ساخته، مطلبی که در نوشته ابن اثیر آمده یکی از بهترین روایات موجود است. ابن طقطقی در کتاب *الفخری*، رشید الدین فضل الله همدانی در *جامع التواریخ*، ابن خلدون در *العبر و ملاحم* تنوی در *تاریخ الفی* از نوشته‌های ابن اثیر سود برده‌اند. افزون بر کتابهای یاد شده منابع ذیل مهم‌اند: *العیون والحدائق*،^{۵۵} ابن ساعی در *مختصر اخبار الخلفاء*،^{۵۶} مقریزی در *خطط*،^{۵۷} ابن شاکر کتبی در *عیون التواریخ*،^{۵۸} صفدی در *الشعور بالعور*،^{۵۹} نویری در *نهاية الارب*،^{۶۰} و ابن کثیر در *البدایه والنهایه*^{۶۱}...

تحقیقات جدید:

در میان تحقیقات جدید می‌توان از منابع زیر یاد کرد:

لاله‌بخ، نوشته تامس مور (۱۷۷۹ - ۱۸۵۲). جنبه‌های شاعرانه ماه نخشب که از مرزهای شرقی گذشته بود، نویسنده را بر آن داشته است تا داستان مقنع را به شعر درآورد، کتاب مور نخستین بار به سال ۱۸۱۷ میلادی منتشر شد^{۶۲} و در زمره برجسته‌ترین آثار او درآمد. کتاب شامل ۴ داستان است که دومین قسمت آن به «پیامبر نقابدار خراسان»^{۶۳} اختصاص دارد. داستان بیشتر جنبه تخیلی دارد و از نظر اعلام تاریخی دارای اشتباهات فراوان است و نیز پر است از تناقص و نادرستیها. تامس مور در اثر خود مقنع را بسیار ستوده است. در اثر معروف *بارتولد بنام ترکستان نامه* کمتر از دو صفحه به مقنع اختصاص داده، سپس ادوارد براون^{۶۴} به مقنع و مبارزات او پرداخته است. براون در آغاز مقنع را بعنوان یک مبلغ مذهبی نمایانده و مهمترین منبع درباره شرح حال مقنع یعنی *تاریخ بخارا*ی نرشخی را یاد نکرده است. براون نه حوادث را بیان می‌کند و نه آنها را تجزیه و تحلیل می‌نماید. از بهترین پژوهشهایی که درباره مقنع صورت گرفته بخش «مقنع» از کتاب مشهور دکتر غلامحسین صدیقی است بنام *جنبشهای دینی ایرانی در سده*

دوم و سوم هجری^{۶۵} که آن را بسال ۱۹۳۸ میلادی در پاریس منتشر ساخته است، استاد در بخش نخست به تحلیل منابعی که ۵۰ سال پیش در دست بود، پرداخته و به شیوه علمی آنها را طبقه بندی نموده و به مقایسه و وجه اشتراک هر یک از آن منابع پرداخته است.^{۶۶} این نوشته مأخذ بیشتر تحقیقاتی است که بعد از آن صورت گرفته است. منابع جدیدتر پس از انتشار کتاب استاد صدیقی بوسیله ساباتینو موسکاتی مورد پژوهش و تحقیق قرار گرفته است. مؤلف در مقاله مفصل خود بنام «مطالعات تاریخی درباره خلیفه مهدی»،^{۶۷} بخشی را به «شورش مقنع» اختصاص داده و با بهره‌گیری از منابع دست اول، جنبش مقنع را در دو بخش مورد تحلیل قرار داده و آن را در *مجله اورینتالیا Orientalia* بسال ۱۹۴۵ میلادی بچاپ رسانیده است.^{۶۸} «قیام مقنع - نهضت سپید جامگان» نوشته الکساندر یوروپچ یا کوبوفسکی^{۶۹} که در *مجله خاورشناسی شوروی* بسال ۱۹۴۸ منتشر شده است. نویسنده آغاز مقاله‌اش را به اوضاع جغرافیایی ماوراء النهر بویژه سغد اختصاص داده و از دیدگاه او ماوراء النهر نقش مهمی در پیدایش جنبشهای عصر عباسی داشته است،^{۷۰} از این رو جغرافیای تاریخی ماوراء النهر و نیز نظام اجتماعی - سیاسی آن نواحی و بویژه مفاهیم خراج و جزیه و همچنین معانی آن را در روزگار امویان و عباسیان مورد بررسی قرار داده است، سپس اوضاع این سرزمین را تا به وقوع پیوستن جنبش سنباد و پس از آن جنبش مقنع را مورد بحث قرار داده است. یا کوبوفسکی در این مقاله به این نکته اشاره دارد که این جنبش تا به حال مورد پژوهش جدی قرار نگرفته؛ و او کوشیده است تحلیل تازه‌ای براساس منابع تازه‌یاب بدست دهد، به اعتقاد او این جنبش به مزدکیان ارتباط دارد، او ابومسلم را هر چند مزدکی نبوده (در غیر این صورت در رأس جنبش عباسی قرار نمی‌گرفت) در زمره مزدکیان بر شمرده است.^{۷۱} یا کوبوفسکی با بهره‌گیری از نوشته‌های یعقوبی، طبری، نرشخی، بیرونی، ابن خلکان و ابن عبری بررسی ارزشمندی درباره مقنع انجام داده است. افزون بر نوشته یا کوبوفسکی، پژوهشهای دیگر مورخان اتحاد شوروی از آن میان صدرالدین عینی در مقاله «عصیان مقنع»،^{۷۲} و ب. غ. غفوراف در کتاب *تاجیکها، تاریخ عهد باستان و سده‌های میانه*^{۷۳} شایسته توجه است. جدیدترین تحقیق درباره قیام مقنع، کتابی است از التون دانیل *Elton Daniel* با عنوان *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در عصر فرمانروایان عباسی*.^{۷۴} این کتاب پایان‌نامه دکتری است که زیر نظر حافظ فرمانفرمایان نگاشته شده و مؤلف در پایان فصل چهارم با بهره‌گیری از منابع دست اول فارسی و عربی تحلیل تازه‌ای از این جنبش بدست داده است. در میان تحقیقات جدید فارسی^{۷۵} و عربی، قدیمترین آن نوشته

زنده یاد سعید نفیسی است، وی نخستین بار جنبش مفتح را ضمن شرح حال رودکی^{۷۶} بررسی کرده، سپس آن را بصورت داستان تاریخی با عنوان ماه نخشب^{۷۷} منتشر ساخته است. «نقباد خراسان»^{۷۸} عنوان مقاله‌ای است از استاد ذبیح‌الله صفا که بسال ۱۳۱۶ شمسی در مجله مهر بچاپ رسیده، سپس با افزوده‌هایی در مجله ارتش در سال ۱۳۲۷ شمسی منتشر شده است.^{۷۹} تنها کتاب مستقلی که درباره مفتح نوشته شده داستان تاریخی بلندی است با عنوان پیامبر نقبادار^{۸۰} نگاشته ایرج سهرابی. این کتاب در هیجده قسمت و احتمالاً در ترکیه نشر یافته است. افزون بر تحقیقات یاد شده نوشته‌های سمیره مختار لیلی با عنوان الشعوبیه و الزندقه^{۸۱} و فاروق عمر بنام «حرکه الخراسانی»^{۸۲} قابل ذکر است.^{۸۳}

۲- وجه تسمیه

تاریخ نگاران اسلامی درباره نامگذاری مفتح اختلاف نظر دارند و بعلت آشفته‌گی‌هایی که در منابع عمده شرح احوال او رخ نموده مشکل بتوان وجه اشتقاق دقیق آن را دریافت. درباره سبب شهرت او به مفتح آورده‌اند که همواره نقابی بر روی داشت تا روی او کس نتوانست دید.^{۸۴} دشمنانش می‌گفتند که این نقاب را به روی از آن جهت دارد که تا زشتی و بدروی خویش را فروپوشاند، و پیروان او بر آن بودند که این امر از آن‌جا ریشه گرفته بود که پوششی باشد برای جلوگیری از درخشش نور الهی، و مردمی که بدو ارادت می‌چندان نداشتند آن را برای پوشیدن نقص عضوی در روی او می‌دانستند.^{۸۵} جاحظ نخستین مورخی است که او را علاوه بر اعور بودن به لکنت زبان موصوف داشته است،^{۸۶} مستوفی گوید در جنگی یک چشم او کور شد،^{۸۷} در مجمل‌التواریخ آمده است که به جذام مبتلا بود.^{۸۸} نرشخی می‌گوید: او را مفتح بدان خوانده‌اند که سر و روی خویش پوشیده داشتی از آن که بغایت زشت بود و سرش گل بود و یک چشمش کور بود و پیوسته مقنعه سبز بر سر و روی خود داشتی.^{۸۹} مقریزی (د ۸۴۵ هجری / ۱۴۴۱ میلادی) نیز مطالبی نظیر نرشخی آورده با این تفاوت با شرح بیشتر می‌گوید: وی برای پنهان ماندن از نظر پیروان خویش مقنعه‌ای زرین بر روی می‌افکند و به همین مناسبت مفتح نام گرفت. مریدانش از وی خواستار شدند رخسار او را بی نقاب ببینند، وی به آنان وعده داد که اگر بتوانند بی آن که بسوزند به چهره او بنگرند آن را خواهند دید، وی جلوی خود آینه‌ای ملتهب در معرض اشعه آفتاب نهاد و چون پیروانش برای دیدن او وارد شدند عده‌ای سوختند و عده‌ای دیگر دور شدند. آنان فریب این نیرنگ و ترفند را خوردند

باورشان شد که وی خداست و چشمان فانیان تاب دیدنش را ندارند،^{۹۰} اما در باب پنجم بیان‌الادیان دلیل ناقص بودن چشم او در اثر جنگی ذکر شده است که میان عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی حاکم عاصی خراسان و حرب بن زیاد روی داده است. گردیزی این مطلب را تأیید کرده است.^{۹۱} مفتح دبیر عبدالجبار بن عبدالرحمن بود و در این جنگ شرکت داشت و زخمی به چشمش رسید و یک چشم او ناقص شد، پس از آن قناعی به روی فرو گذاشت و از آن پس او را مفتح خوانده‌اند.^{۹۲} در منابع دیگر از او به نام اعور^{۹۳} یاد شده و در این عنوان نیز عمدی داشته‌اند و می‌خواستند او را تحقیر کنند، بنابراین مقنعه او برای زشتی صورت و نه برای گل بودن سر است. درباره جامه سپید که شعار پیروان آنان بوده است گمان غالب آن است که آن را به رغم عباسیان که سیاه جامگان بوده‌اند، می‌پوشیده‌اند، اما این جامه سپید نزد برخی فرقه‌ها، زنی و لباس روحانیون بوده است و مانویان نیز جامه سپید می‌داشتند و شک نیست که در این روزگار مانویان در سغد و ماوراءالنهر بسیار بوده‌اند بنابراین، شاید این جامه سپید، در میان پیروان مفتح از آن سبب متداول بوده است که آیین او از آیین مانی رنگی داشته است و یا دست کم شاید، بتوان گمان برد که مفتح نیز، برای پیشرفت مقاصدش که داشته است، سازش بین پاره‌ای عقاید مانویان را که در ماوراءالنهر بسیار بوده‌اند با عقاید مجوسان و زرتشتیان وجهه همت داشته است.^{۹۴}

۳- رهبر جنبش

سال تولد او دانسته نیست،^{۹۵} ولی زادگاه او را مرو در دهکده‌ای به نام کازه دانسته‌اند.^{۹۶} پدرش حکیم از مردمان بلخ و از سرهنگان امیر خراسان و معاصر منصور دوانیقی (۱۳۶ - ۱۶۷ هجری / ۷۵۳ - ۷۸۳ میلادی) بوده است، بنابراین، احتمالاً وی از بومیانی بود که به نظام جدید پیوسته بودند. بر پایه روایت ابن خلکان که نام پدرش را دادو به یاد کرده، مورخان تأکید بر زردشتی بودن او داشته‌اند.^{۹۷} در نامگذاری او اسامی مختلفی را یاد کرده‌اند. ابن خلکان او را هاشم می‌نامد و بر این عقیده است که بیشتر از او بنام عطا یاد کرده‌اند.^{۹۸} در صورتی که از منابع دردسترس تنها جاحظ از او به این نام یاد کرده است.^{۹۹} در روایات یعقوبی، طبری، گردیزی، مقدسی، ابن اثیر و ابن عبری از او بنام هاشم یاد شده است.^{۱۰۰} نظام الملک از او نامی نمی‌برد و او را سگ خوانده است.^{۱۰۱} مؤلف بیان‌الادیان پس از بیان اعتقاد تجسد الهی و تناسخ ارواح یعنی حلول روح خدا از آدم تا ابومسلم نقل می‌کند: باز در صورت ابوهاشم که مفتح باشد.^{۱۰۲}

در نوشته‌های یعقوبی، طبری، مقدسی و ابن اثیر هاشم به جای ابوهاشم ذکر گردیده است. در زین الاخبار آمده است: «از پس ابومسلم اندر صورت هاشم شد، یعنی مقنع و ابن مقنع خود را هاشم نام کرده بود». ۱۰۳ ابن اثیر همین بیان گردیزی را تکرار کرده. ۱۰۴

توجهی برای این تغییر نام نمی‌توان یافت، اما ابوهاشم که نویسنده بیان‌الادیان بجای هاشم آورده است دارای مفهوم است. فرق نویسان مشهوری مانند بغدادی، شهرستانی سمعانی، ۱۰۵ نشوان حمیری و حسنی رازی بر این عقیده هستند که مقنع از فرقه رزامیه بود، ۱۰۶ کسانی که به امامت محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابیطالب معتقد بودند پس از او به امامت ابوهاشم معتقد شدند. بنا به رأی نشوان حمیری ۱۰۷ این دسته فرقه سوم از کیسانیه ۱۰۸ بودند و معتقدند که محمد بن حنفیه مرده است و به پسرش ابوهاشم وصیت کرده است و او پس از محمد بن حنفیه امام است. بنا به رأی نشوان حمیری، ابوهاشم فرزندی نداشت و اصحاب او پس از مرگش به پنج گروه تقسیم شدند، گروهی از اصحاب او امامت را از آن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس جد خلفای عباسی دانستند و گفتند پس از او خلافت به فرزندش رسید، به گفته شهرستانی در ملل و نحل عده‌ای امامت را به ابومسلم خراسانی رساندند و گفتند او را در امامت نصیبی است و ادعا کردند که روح خدا در او حلول کرده است. ۱۰۹ این گروه رزامیه خوانده می‌شود و مقنع در آغاز بر این مذهب بود. پس مقنع که در آغاز از یاران ابومسلم بود بهنگام دعوی خود گفت که روح خدا ابتدا در آدم و تا حضرت رسول، بعد در ابومسلم، سپس در مقنع، اما مقنع دعوی کرد که او همان ابوهاشم، یعنی ابوهاشم بن محمد حنفیه است. و اسم خود را به ابوهاشم بدل کرد نه به هاشم. استاد زریاب بحق گفته است که شرح حال نویسان مقنع، نام ابوهاشم را به هاشم بدل کرده‌اند و گفته‌اند او خود را هاشم خواند، ۱۱۰ مقنع در ابتدا شغل گزاری داشت، ۱۱۱ در آغاز به تحصیل علم و خواندن آثار گذشتگان پرداخت و در علوم غریبه معلوماتی کسب کرد و در شعبه و تعویذ نسبتاً موفق بود، ۱۱۲ مقنع همه این مهارتها را به گونه‌ای مؤثر برای جلب پیروان خود بکار می‌بست ۱۱۳ و در زمان ابومسلم یکی از فرماندهان نظامی خراسان شد، نویسنده تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام او را پیرو ابومسلم خوانده است، ۱۱۴ پس از مرگ ابومسلم عبدالجبار حاکم خراسان وی را به دبیری برگزید. ۱۱۵ مؤلف بیان‌الادیان می‌گوید: مقنع پیش از آن دبیر خالد بن ابراهیم الذهلی بود، و او در سال ۱۳۷ - ۱۴۰ هجری / ۷۵۴ - ۷۵۷ میلادی از جانب منصور والی خراسان بود و در ربیع الاول آن سال به گفته گردیزی به دست سپید جامگان (یعنی مخالفان دولت عباسی یا شیعیان آل علی) کشته شد. طبری ۱۱۶ کشته شدن او را بجهت افتادن او

از بالای دیوار می‌داند که بر اثر شورش سپاه به بالای آن رفته بود. پس از کشته شدن او منصور عباسی، عبدالجبار ازدی را حاکم خراسان کرد و او در حکومت خراسان بر منصور عاصی شد و چندی نگذشت که به فرمان خلیفه در بغداد به قتل رسید.

۴ - آغاز قیام

نخستین مرحله از فعالیتهای مقنع بعنوان یک مبارز سیاسی که چندان هم نباید، زمانی بود که وی خود را پیامبر خواند، تاریخ این رویداد مهم روشن نیست. استاد صدیقی زمان این شورش را بسال ۱۴۱ هجری / ۷۵۸ میلادی در زمان عبدالجبار دانسته است. ۱۱۷ پس از کشته شدن عبدالجبار، مقنع توسط یکی از کارگزاران خلیفه عباسی دستگیر و در بغداد زندانی شد. وی پس از آزادی به گردآوری یاران خود پرداخت و به شیوه‌ای که در دعوت عباسیان آموخته بود، آنان را به نواحی مختلف آسیای میانه گسیل داشت ۱۱۸ تا مردم را به قیام و مبارزه با بیگانگان فراخواند، زیرا آسیای میانه خاستگاه مهمی برای گسترش یاران مقنع بود. ۱۱۹ آسیای میانه پایگاهی بود که در آن فرقه‌های دینی گوناگون پا گرفته بود، از این رو، آسیای میانه سابقه‌ای کهن از پناه دادن به پیروان دینهای ناپذیرفته داشت، و چه بسا مقنع با این سرزمین پیوندی شخصی نیز داشت. ۱۲۰ یکی از داعیان او عبدالله بن عمرو مروی بود، وی هنگامی که دختر خویش را به همسری به مقنع داد کار دعوت او را به ماوراءالنهر برد. ۱۲۱ مردم سویخ نخستین کسانی بودند که به این قیام پیوستند و شحنة عرب روستای خویش را کشتند، ۱۲۲ تقریباً همه روستاهای سُغد و بخارا بدین جنبش پیوستند و ترکان بسیاری به این جنبش پاسخ مثبت دادند و بر شمار هواداران افزودند، ۱۲۳ ماوراءالنهر بزودی با قیام مقنع آشوب شد. ۱۲۴

دعوت مقنع بویژه در شهرهای نسف و کش که اکثر آنها سُغدی بودند با توفیق بسیار همراه شد، از او بعنوان پادشاه فرغانه و ترکان نیز یاد شده است. ۱۲۵ عمال خلیفه سخت در جستجوی مقنع بودند بسبب کامیابی عبدالله بن عمرو در گرایاندن ترکان و ایرانیان به این جنبش و تصمیم حُمید بن قحطبه در بازداشت مقنع، وی بر آن شد تا از مرو برود و در ماوراءالنهر جایگزین شود، ۱۲۶ از این رو در کرانه‌های آمودریا سپاه کثیری از سواران گردآورد که شب و روز مراقب بودند تا مقنع از مرو به سغد راه نیابد. زیرا در سغد شماره پیروان او فزونی می‌گرفت. فرمانروایان محلی نیک می‌دانستند که هرگاه مقنع به ماوراءالنهر راه یابد، با دشواریهای گوناگون مواجه خواهند گشت، با این همه مقنع با ۳۶ تن از پیروانش از جیحون گذشت و به کش رفت و در آن‌جا پیروان تازه یافت. ۱۲۷ مقنع در

کوه سنام که قلعه مستحکمی بود خوار بار انباشت و پادگانی در آن مستقر ساخت و ناحیه سنگرده از توابع کش و همچنین قلعه نواکث را تسخیر کرد. عده سپید جامگان فزونی می گرفت و چند تن از سرداران عرب، مانند عبدالنعمان و پسران نصر بن سیار، یعنی جنید و لیث بن نصر بی آن که پیروزی بدست آورند، با آنان پیکار کردند چند تن از این سرداران، مانند حسان بن تمیم، و محمد بن نصر در این نبردها جان باختند. ۱۲۸. مقنع با ترکان همدست شد و بسیاری از آنان به این جنبش پاسخ مثبت دادند. ۱۲۹. مقنع کشتار مسلمانان و غارت اموال کسانی را که آیین او را نمی پذیرفتند، مباح شمرد، از این رو، سپاهیان ترک این نواحی را چپاول کردند و زنان و کودکان را به اسارت گرفتند. شورشیان بخارا به دهکده بمجکث درآمدند و گروهی از مسلمانان را شبانه در مسجد قتل عام کردند، ۱۳۰. با سکنه دهکده نیز چنین کردند. خلیفه در سال ۱۵۹ هجری/ ۷۷۶ میلادی جبرئیل بن یحیی خراسانی را به حکومت سمرقند گسیل داشت و او را مأمور سرکوبی و منقاد ساختن شورشیان ساخت. حاکم جدید اطراف شهر را مستحکم ساخت و برای نبرد با مقنع آماده شد. ۱۳۱. حسین حاکم بخارا، از او تقاضا کرد تا با سپاهیانش برای دفع شورشیان بخارا به کمک وی بشتابد، و در عوض وعده کرد بنوبه خود در جنگ با مقنع در کش به وی یاری دهد. جبرئیل بن یحیی پذیرفت، هر دو به نرشخ، مقر فرماندهی شورشیان شتافتند و اردو زدند، لیکن دشمن شبانه اردو را غارت و قلع و قمع کرد. جبرئیل ۴ ماه در آن جا ماند و چند شکست نصیب وی شد. عاقبت، فرمان داد تا به زیر دیوارهای قلعه خندقی حفر کنند و از این طریق به داخل قلعه رخنه کردند و ۷۰۰ شورشی را قتل عام کردند. ۱۳۲. پس از این ماجرا جبرئیل به سفد شتافت و با یکی از سران هوادار مقنع، به نام سفدیان، ۱۳۳. صاحب اختیار ولایت سغد، که اهالی آن با وی همدست شده بودند به نبرد پرداخت. سفدیان پس از چند نبرد، کشته شد و سردار عرب به سمرقند شتافت و در آن جا با ترکان و طرفداران مقنع روبرو شد، آنان را مغلوب ساخت و شهر را بتصرف درآورد. ۱۳۴. آن گاه لشکریان تازه ای به جنگ جبرئیل فرستاد، ولی جبرئیل توانست آنان را شکست دهد. مقنع سردار خود، خارجه را با ده هزار سپاهی بجانب سمرقند گسیل داشت تا بر حاکم عرب حمله برند. حاکم عرب عقبه بن مسلم الهنایی را مأمور دفع سردار شورشیان ساخت، ۱۳۵. خارجه در نبرد مغلوب شد، و لسی هواداران مقنع به حمله ای متوسل شدند و با نامه ای ساختگی خبر دادند که سپید جامگان سمرقند جبرئیل و یارانش را کشته اند و با پیکی این نامه را برای عقبه بن مسلم فرستادند. سردار عرب فریب خورد و عقب نشست و راه مرو را در پیش گرفت. در شعبان ۱۵۹

هجری/ مه ۷۷۶ میلادی حُمید بن قحطبه حاکم خراسان درگذشت، پسرش عبدالله شش ماه جانشین او شد. پس از او ابوعون عبدالملک به حکومت رسید، وی پسرش را به این سمت اعزام داشت (صفر ۱۶۰ هجری/ نوامبر ۷۷۶ میلادی). اوضاع خراسان بر اثر شورش یوسف البرم در بخارا به وخامت گرایید. یوسف بنا به اقوالی، خارجی بود و رعایت احکام مذهبی را خواستار بود. ۱۳۶. بنا به اقوالی دیگر، وی دعوی پیامبری داشت و اموری مخالف اصول اسلام را تجویز می کرد. ۱۳۷. انگیزه او خواه سیاست بوده باشد خواه دین، دیری نگذشت که عده زیادی از ناراضیان را به گرد خود فراهم آورد و مروالرو و طالقان و جوزجان را تصرف کرد. خلیفه یزید بن نرید را به جنگ او فرستاد، یزید، یوسف را شکست داد و او را به بغداد گسیل داشت و خلیفه او را به گونه ای فجیع بقتل رسانید. مقنع، با بهره جویی از این قیام و اغتشاشات ناشی از آن، در ماوراءالنهر پیشرو یهایی کرد. در جمادی الاول ۱۶۱ هجری/ فوریه ۷۷۸ میلادی، معاذ بن مسلم جانشین عبدالله شد و مأموریت یافت که قیام مقنع را سرکوب کند. ۱۳۸. معاذ ابتدا از سعید حرشی حاکم هرات خواست که به او پیوندد. کیان غوری سردار ترک از هواداران مقنع اندک زمانی راه میان بخارا و مرو را بست، ولی معاذ ترکان را پراکنده ساخت. ۱۳۹. سپس به بخارا بازگشت که دهقانان آن جا ۵۷۰۰۰۰ تن روستایی و سپاهی برای یاری او در جنگ با مقنع فراهم ساخته بودند، ۱۴۰. بغدادی این تعداد را ۷۰۰۰۰۰ برشمرده است. ۱۴۱. سعید بن حرشی و عقبه بن مسلم در طواووس ۱۴۲ که روستایی در بخارا بود به معاذ بن مسلم پیوستند. ۱۴۳. این دو به هواداران مقنع تاختند، ولی بعلت اختلافی که بین معاذ و سعید پدید آمد به پیروزی دست نیافتند. سعید به مهدی خلیفه عباسی نامه ای نوشت و معاذ را ناتوان خواند. ۱۴۴. به گفته نرشخی معاذ بن مسلم پس از دو سال پیکاری ثمر از خدمت دست کشید، ۱۴۵. ولی از مآخذ دیگر چنین بر می آید که توطئه های سعید خلیفه عباسی را بر آن داشت تا معاذ را فراخواند و فرماندهی را به وی واگذار نماید، ۱۴۶. سرانجام سعید حرشی، مقنع و یاران او را در دژ سنام به دام انداخت و بر باروی آن دست یافت. ۱۴۷. ولی یاد مقنع با وجود کشته شدن او از بین نرفت و گروهی از یاران او در کش و نخشب و بخارا به آیین او وفادار ماندند، ایشان همانند یاران به آفرید بر این گمان بودند که مقنع روزی باز خواهد گشت و نظم را برقرار خواهد ساخت، ۱۴۸. اما بزرگترین نیرنگ او ساختن ماهی جعلی بود که در شعرها بدان اشارت فراوان شده است، که با دستور او برمی خاست و فرو می نشست. این امر گویا چنین روی می نمود که کاسه ای سیماب را در ته چاهی می گذاشت و در مردم عامی که در نخشب بانبوه فراهم می آمدند تا معجزه را

ببیند اثری شگرف می‌کرد، ۱۴۹ از این پدیده شاعران و نثرنویسان بارها بعنوانهای ماه نخبش، ماه کش، ماه چاه کش، ماه سنم، ماه کاشغریا ماه مقتع یاد کرده‌اند.^{۱۵۰}

۵ - اصول و عقاید

آیین مقتع به گونه کامل شناخته نیست و به بیان روشنی درنیامده است. تعالیم او بر پایه آراء و اندیشه‌های مزدکیان بنیاد یافته بود، او پیروان خود را به مبارزه گسترده با نابرابری سیاسی و اقتصادی علیه فرمانروایی خلفای عرب فرا می‌خواند. سبب عمده پذیرش اندیشه‌های او بعثت از بین بردن نابرابریها و سیادت تازیان بود.^{۱۵۱} بغدادی، شهرستانی و دیگر فرق نویسان او را بر مذهب رزامیه دانسته‌اند، و چون این فرقه از خرم دینان بشمارند فرائض دینی را لازم نمی‌شمردند، بنا به رأی شهرستانی و بیرونی، خرمیان پیوند ناگسستگی با مزدکیان دارند از این روی آنان را مزدکی گفته‌اند.^{۱۵۲} بیرونی می‌گوید: مقتع پیروان خود را به اطاعت از قوانین و نهادهایی که مزدک تشریح کرده بود فرمان داد.^{۱۵۳} بسیاری از منابع نشان می‌دهد که او به پیروانش اجازه داده تا هرکس را که با آنان هم عقیده نیست بکشند و کودکانش را به اسیری گیرند و اموال آنان را به غنیمت برند. در روابط جنسی آزادی مطلق قایل بود و همه اعمالی را که دین اسلام حرام شمرده بود جایز می‌شمرد و توصیه می‌کرد که رعایت حلال یا حرام مذهبی را نکنند.^{۱۵۴} مجاز شمردن قتل عام کسانی که حاضر به ایمان آوردن نبودند نیز در میان غلاة شیعه اندیشه‌ای شایع بود. چنان که ابومنصور عجلی به پیروانش فرمان می‌داد که دشمنان خود را بکشند و خفه کنند و برزنان و اموال آنان دست یازند، وی حتی این عمل را نوعی جهاد می‌شمرد.^{۱۵۵} اتهام اباحه یا اشتراکی کردن زنان درباره همه جنبشهای الحادی ایران از قیام مزدک به بعد امری عادی و شایع بوده است.^{۱۵۶} براساس گزارش کتاب سیره الهادی الی الحق^{۱۵۷} نوشته علی بن محمد بن عبیدالله علوی که متن آن در پژوهش کرنلیس فان آرنونک (۱۸۸۱ - ۱۹۴۶) بنام آغاز امامت زیدیه دریمین^{۱۵۸} آمده است، از گسترش اباحه‌گری در برخی از فرقه‌های بیرون از مرزهای ایران سخن بمیان آمده است؛ نیز درباره خداهش^{۱۵۹} (مقتول ۱۱۸ / ۷۳۶) داعی پرشور عباسیان گفته شده است که بسان مزدک آشکارا به پیروان خویش اجازه می‌داد تا از زنان همدیگر کام بگیرند.^{۱۶۰} عقیده مقتع را درباره روابط جنسی آن چنان که در منابع کهن آمده بدون قید احتیاط نمی‌توان پذیرفت. بر پایه روایات این منابع هرج و مرج و آشفتگی تام در میان پیروان او

حاکم بود و این قول را بدشواری می‌توان پذیرفت. تنها می‌توان فرض کرد که احکام اسلام بر این روابط جنسی جاری بود، و زن آزادی بیشتری داشت. این وضع، که در حالی خاص تا آن‌جا پیش می‌رفت که موانع را هر چه کمتر می‌ساخت، پیش از آن در فرقه‌ای نومزدکی که هواداران بسیاری در خراسان و ماوراءالنهر داشت، بود. تعدادی از غلاة شیعه، چون خطابی^{۱۶۱} نیز ظاهراً گرایش داشتند، لیکن این گرایش اگر هم درباره اش مبالغه نشده باشد دست کم بیشتر اوقات جداً محکوم شده است و به نظر نمی‌رسد که اقوال آنان درخور باور باشد البته حداقلی از احکام و انضباط عموماً در میان پیروان این فرقه‌ها وجود داشت.^{۱۶۲} ترک تکالیف دینی و تلقیهای خاص از امور جایز و مباح به فرقه نومزدکی و خرم دینان و چند گروه شیعی دیگر و بویژه به هواداران عبدالله بن معاویه نسبت داده شده است. بیان مورخان جدید در زیر بنای این تعالیم مختلف است. عبدالعزیز دوری درباره اساس اندیشه‌های مقتع می‌گوید که خرمی و ایرانی است، زیرا که زرمیان پیشوایی عباسیان و حکومت ایشان را نمی‌پذیرفتند، سمیره مختار لیشی^{۱۶۳} هدف این جنبش را کوبیدن اسلام و عربیت با هم یاد کرده است. ادوارد براون قیام مقتع را یک جنبش شیعی غالی متأثر از محیط پدید آمده می‌داند.^{۱۶۴} برنارد لوئیس آشکارا بر ایرانی بودن آن تاکید دارد.^{۱۶۵} اشپولر بعید نمی‌داند که پس از اشغال ایران به دست مسلمانان اثر روح ملی ایرانیان موجب پیدایش این جنبشها باشد.^{۱۶۶} موسکاتی می‌گوید: در جنبش مقتع سنتهای ایرانی و اصول غلاة شیعه با هم درآمیخته است. مقتع آن چنان شوری مذهبی در پیروان خود پدید آورد که بعد از مرگ او خاموش نمی‌شد. این خاورشناس ایتالیایی همه آرای یاد شده را می‌پذیرد.^{۱۶۷} مقتع نسبت به گروهها و قشرهایی که به او پیوسته بودند آموزشهای گوناگون می‌داد، که بخشهایی از آن در ذیل آورده می‌شود:

- ۱ - مقتع این اصل را نهاد که دوباره به جهان بازخواهد گشت، تا داد را در آن بگستراند و پیروانش را به رهبری برساند، و هنگام مرگ خود را به آتش افکند و اثری از خود باقی نگذاشت، و پیروانش بر این باور ماندند که او باز خواهد گشت و ستم را از بین خواهد برد.^{۱۶۸}
- ۲ - ادعای خدایی می‌کرد و صفات خدایی را در خود می‌پنداشت. ادعای خدایی او بر اندیشه تناسخ قرار داشت که پیوندی با اعتقادات رزامیه داشت.^{۱۶۹}
- ۳ - اندیشه حلول و تناسخ را القاء می‌کرد، وی می‌گفت که خدا چندین بار بصورت پیامبران تجسد یافته و هر پیامبری از پیامبر پیش از خود برتر بوده است. تجسد پیشین به

صورت ابومسلم انجام گرفته، که بدین قرار می‌بایست برتر از دیگر پیامبران شمرده شود. خود او آخرین تجسد الوهیت بوده است،^{۱۷۰} خواه مقنع مطلبی را تعلیم داده یا خیر، آشکار است که تناسخ در سرچشمه و ریشه اندیشه جنبش او قرار داشته و پذیرش و همبستگی آن با امامت عباسیان، گویا پیوندی با افکار غیر اسلامی رایج در آسیای میانه داشته است.^{۱۷۱}

۴ - مقنع یاد ابومسلم را تقدیس می‌کرد و او را از انبیاء می‌دانست، نوبختی گوید: رزّامیان مدعی بودند که روح الهی در ابومسلم حلول کرد و هیچ‌گاه نخواهد مرد و یا بطور کلی مرگش را انکار می‌کردند.^{۱۷۲} در زمان مقنع، ابومسلمه، ابومسلم را تجسد الوهیت می‌دانستند. ظهور وی در محیطی که این اندیشه دیر زمانی در آن رواج داشت اصلاً حیرت‌آور نیست، با اطمینان می‌توان گفت که تأثیر محیط اجتماعی در شکل‌گیری این اندیشه‌ها قابل ملاحظه بوده است. در تعلیمات او از این لحاظ معنای اصیل و تازه‌ای وجود ندارد، وی همان چیزهایی را که پیش از او گفته می‌شد، تکرار کرده است.^{۱۷۳}

۵ - مقنع برای خونخواهی یحیی بن زید^{۱۷۴} بن علی قیام کرد، ولی می‌گویند در این عقیده راسخ نبوده است.^{۱۷۵}

۶ - مقنع همه عبادت‌های مذهبی، نماز و روزه و زکاة را حذف کرد.^{۱۷۶}

۷ - او فقط به پیروان خود الهام می‌داد.^{۱۷۷}

۸ - پیروانش در سجود همواره به سوی او روی می‌کردند و بدو نماز می‌کردند و در پیکار از او یاری می‌جستند.^{۱۷۸}

۶ - سرانجام مقنع

مورخان اسلامی درباره فرجام مقنع هم‌زمان و همدستان نیستند. بنا به روایتی آتشی برافروخت و اعلام داشت که هر کس از یاران او بخواد با او رهسپار بهشت شود، خویش را به همراه او به آتش افکند، یاران و نزدیکان او خود را به آتش افکندند، و مقنع نیز با آنان همدستان شد، هنگامی که سپاهیان سعید حرشی دژ مقنع را گشودند، آن را تهبی یافتند.^{۱۷۹} به روایتی دیگر وی به همراه زنان و غلامانش زهر نوشیدند و هنگامی که سپاهیان خلیفه به دژ درآمدند پیکر بیجان او را یافتند^{۱۸۰} و سرش را از تن جدا کردند و بسال ۱۶۳ هجری/ ۷۸۰ میلادی آن را به حلب نزد خلیفه عباسی فرستادند.^{۱۸۱} ابن خلدون در العبر تاریخ این رویداد را سال ۱۷۳ هجری/ ۷۸۹ میلادی ذکر کرده، که درست نیست.^{۱۸۲} ابوریحان بیرونی این دو روایت را تلفیق کرده، می‌نویسد: که وی

خود را در تنور افکند تا خاکستر شود، لیکن او را نیم سوخته یافتند و سر از تن او جدا کرده برای خلیفه به حلب فرستادند.

شورش مقنع به قول نرشخی ۱۴ سال طول کشید و مرگ او در سال ۱۶۷ هجری/ ۷۸۳ میلادی اتفاق افتاد.^{۱۸۳} اگر روایت نرشخی را بپذیریم بنا بر این قول جنبش او می‌بایست در سال ۱۵۴ هجری/ ۷۷۱ میلادی آغاز شده باشد، لیکن ابن اثیر اول بار در رویداد ۱۵۹ هجری/ ۷۷۶ میلادی از این شورش یاد می‌کند و می‌نویسد که این واقعه پیش از مرگ حُمید بن قحطبه در سال ۱۵۹/۷۷۶ میلادی روی داده است، وانگهی، نخستین رویدادهای مربوط به این جنبش که در تاریخ بخارا مضبوط مانده است، به زمان حکومت حُمید مربوط اند که در آخر سال ۱۵۸ هجری/ ۷۷۵ میلادی به قدرت رسید،^{۱۸۴} اگر مقنع در سال ۱۵۴ هجری/ ۷۷۱ میلادی شورش کرده باشد، این سؤال پیش می‌آید که چرا صاحب تاریخ بخارا رویدادهای سالهای ۱۵۴-۱۵۸ هجری/ ۷۷۵-۷۷۱ میلادی را مسکوت گذاشته است. بسیار محتمل است که شورش، آن‌چنان که ابن اثیر می‌گوید، در سال ۱۵۹ هجری/ ۷۷۶ میلادی آغاز شده باشد، اما در مورد سال مرگ او که براساس نوشته تاریخ بخارا ۱۶۷ هجری/ ۷۸۳ میلادی است، در همین اثر تناقضی دیده می‌شود. همین که خلیفه از مقنع و پیروانش فارغ شد، دستور داد که بنیات بن‌تغشاده، امیر بخارا را که از سپید جامگان پشتیبانی کرده بود بکشند. سپاهیان خلیفه این امیر را در قصرش غافلگیر کردند و به قتل رسانیدند.^{۱۸۵} امر دیگری نیز با روایت سال مرگ مقنع تناقض دارد: از گزارش تاریخ بخارا چنین بر می‌آید که مرگ مقنع در زمان حکومت مُسبب بن زُهریر اتفاق افتاده است. مُسبب بن زُهریر در سال ۱۶۶ هجری/ ۷۸۲ میلادی از پی شورش در خراسان معزول شد و ابوالعباس فضل بن سلیمان طوسی بجای او نشست،^{۱۸۶} لذا مرگ مقنع قاعده می‌بایست در سال ۱۶۶ هجری/ ۷۸۲ میلادی اتفاق افتاده باشد و این را قزوینی در تاریخ گزیده^{۱۸۷} بوضوح تأیید می‌کند. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که قیام مقنع نزدیک به هشت سال طول کشیده است.^{۱۸۸} آیین فکری مقنع پس از مرگش محو نشد، نرشخی می‌گوید که مقنع بارها به پیروانش گفته بود که وقتی آفریدگانش بر او عصیان کنند به آسمان خواهد رفت تا فرشتگان را همراه آورد و آنان عاصیان را منقاد خواهند ساخت، وی خود را در آتش افکند تا پیروانش باور کنند که برای عملی ساختن گفتارش و برای حمایت از پیروانش و ترویج دینش به آسمان رفته است.^{۱۸۹} لیکن مقدسی می‌گوید: «به مریدانش وعده کرده بود که روحش در قالب مردی خاکستری موی سوار بر جانوری خاکستری سفر خواهد کرد، پس از سالهای سال باز خواهد آمد و

سراسر زمین را به زیر فرمان آنان در خواهد آورد، هوادارانش همچنان در انتظار او بند، آنان مبیضه نامیده می‌شوند.^{۱۱۰} این سخنان خواه از مقنع باشد خواه از مریدان بلافصل او، به هر حال سپید جامگان و مقنع پرستان تا چند سده پس از قیام رهبر خود وجود داشتند. مقدسی می‌گوید: «در ولایات هیطل کسانی اند به نام مبیضه و دینش شبیه دین زندیقان است.^{۱۱۱} بیرونی روایت می‌کند که مقنع در ماوراءالنهر هوادارانی دارد که در سر، آیین فکری او را حفظ کرده‌اند و خود را مسلمان می‌خوانند.^{۱۱۲} بغدادی، بنوبه خود چنین می‌افزاید: مریدانش چون اثری از او نیافتند، در شگفت ماندند و تصور کردند به آسمان صعود کرده است. اینان اکنون اکثریت مردم ایلاق را تشکیل می‌دهند و در هر دهکده‌ای مسجدی دارند، در آن نماز نمی‌خوانند، ولی مؤذنی دارند که اذان می‌گوید. همین مؤلف می‌گوید: مبیضه و مقنعه که در ماوراء جیحون سکونت دارند، مدعی اند که مقنع خداست و در هر عهده به شکل شخصی معین ظهور می‌کند.^{۱۱۳} شهرستانی سپیدجامگان را از فرقه مزدکی می‌شمارد و می‌گوید آنان در نواحی سفد، تاشکند و ایلاق زندگی می‌کنند.^{۱۱۴} نرشخی درباره سپید جامگان شرح جالب و باورنکردنی می‌دهد،^{۱۱۵} واقع‌نماترین مطالب او بدین قرار است: آنان امروز (سال ۵۲۲ هجری / ۱۱۲۸ میلادی) «در ولایت کش، نخشب و بعضی از دیهه‌های بخارا، چون کوشک عمرو کوشک خشتوان و دیسه رزماز هستند، و ایشان خود از مقنع هیچ خبر ندارند، و بر همان دین وی‌اند، و مذهب ایشان آن است که نماز نگذارند، و روزه ندارند، و غسل نکنند، ولیکن به امانت باشند.»^{۱۱۶}

۷ - نتیجه

جنبش مقنع یکی از مهمترین قیامهای ملی است، که علت اساسی آن عدم رضایت عمومی بود، او می‌خواست به عدم مساوات در اموال و غارتگری اقلیت خاتمه دهد. در تعلیمات خود می‌گفت که به سیادت اعراب پایان خواهد داد. یاران او را طبقات محروم، کشاورزان و روستاییان تشکیل می‌دادند، که در عصر عباسیان وضع بدتری از دورهٔ امویان داشتند. مقنع به دلایل مصلحتی سیاسی کوشید که آموزشهای باستانی ایرانی را با آموزشهای عالی اسلامی وحدت بخشد تا شمار بیشتری از پیروان را گرد خود آورد، او برای هر گروه شعارهای مشخصی را اعلام می‌داشت که دقیقاً همان گروه را اغوا می‌کرد، از این روست که ابن اثیر می‌گوید^{۱۱۷}: «تنها دسته کوچکی از پیروان وفادار مقنع حقیقت اصول و هدفهای او را می‌دانستند، اما دیگران شیفتهٔ شعارهای پر زرق و

برقی بودند که او مطرح می‌ساخت. بی تردید اصول دینی و سیاسی اعلام شده از سوی مقنع خطری را نسبت به دین دولت عباسی و موجودیت سیاسی آن باز می‌نمود، زیرا از دیدگاه دینی سلسله‌ای از جنبشهای «بدعت آفرین» انشعابی را تشکیل می‌داد، جنبشهایی که نقاب اسلام را به چهره می‌زدند و برخی از آراء آن را در ظاهر می‌پذیرفتند، اما در واقع این جنبشها «بدعت آفرین انشعابی» بمعنای شناخته شدهٔ این اصطلاح نبودند زیرا هدف آنها احیای دیانت باستانی و سنن ایرانی بود که اسلام آنها را از میان برداشته بود، اما از دیدگاه سیاسی خطری را تشکیل می‌داد که دولت عباسی و نفوذ آن را در مشرق اسلامی تهدید می‌کرد. مقنع خود ایرانی بود و نهضتش در ایران برپا شد و پیروانش اکثراً ایرانی بودند، و مقاصد سیاسی و مذهبی او با از آن بسیاری از هم میهنانش مطابقت داشت.

اسفند ۱۳۶۶ / فوریه ۱۹۸۸

یادداشتها

OK

- ۱ - B. Spuler, *Iran in Früh-Islamischer Zeit*, p. 198.
- ۲ - فاروق عمر، «حرکت المقنع الخراسانی»، *بحوث فی التاریخ العباسی*، ص ۱۷۸.
- ۳ - B. Gaturov, *Ludjki Drevneshava Drevnata Srednevekovana Istoria*, p. 321.
- ۴ - ریچارد فرای، فرقه‌هایی را که در عصر عباسیان علیه نظام حکومتی آنان به مبارزه پرداخته‌اند، یاد کرده است. برای اطلاع بیشتر ن. ک. به R. Frye, *The Golden age of Persia*, pp. 149-150.
- نیز ترجمه فارسی آن با عنوان: *عصر زین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۱۴۲ - ۱۶۵.
- ۵ - فرای، همان کتاب، ۱۴۲، مورخان اهل تسنن از مقنع بعنوان دشمن اسلام و عرب یاد کرده‌اند، از این رو نویسندگان بعدی انواع اتهامات را بسبب مخالفتش با خلفای عباسی به او نسبت داده‌اند، ابن حزم (د ۳۵۶ هجری / ۱۰۶۴ میلادی) مویخ و فقیه اندلسی تعبیر روشنی در این باره داده است. وی ایرانیان را مسؤل گمراهی و خروج از اسلام می‌شمارد، به نظر او ایرانیان که بر همه ملتها برتری و سروری داشتند خودشان را «آزادگان» و دیگران را «برندگان» می‌نامیدند، اما چون دولت ایشان به دست اعراب فرو افتاد، سخت بر آنان گران آمد، از این رو کوشیدند که در کار اسلام بدسگالی کنند و بارها نیز به نبرد با اسلام برخاستند و در میان شورشگران ایشان سنباده، استادسیس، مقنع، بابک و دیگران بودند، سپس بهتر آن دیدند که به شیوه دیگر در کار اسلام حيله گری و با آن مبارزه کنند. ن. ک. به: ابن حزم، *الفصل فی الملل والنحل*، ج ۲، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.
- ۶ - غلامحسین صدیقی، «بعضی از کهنترین آثار نثر فارسی در قرن چهارم»، ص ۶۲.
- ۷ - ابوریحان بیرونی، *الانوار الباقیه*، ص ۲۱۱.
- ۸ - غلامحسین صدیقی، همان مقاله، ص ۶۲.
- ۹ - نرشخی، *تاریخ بخارا*، ص ۸۹.
- ۱۰ - ریچارد فرای در ترجمه انگلیسی تاریخ بخارا براساس نوشتهٔ نرشخی در صفحه ۸۹ - ۹۰ می‌گوید:

«ابراهیم که صاحب اخبارمقتع است، و محمد بن جریر طبری آورده است که مقتع مردی بود از اهل روستای مرو، از دیهیی که آن را کازه خوانند، و نام او هاشم بن حکیم بود.» تاریخ طبری را در شمار منابع نرشخی در اصل عربی کتاب آورده است، در صورتی که چنین مطلبی در تاریخ طبری نیامده است. طبری در رویدادهای سال ۱۶۱ هجری ۷۷۸/ میلادی از مقتع با نام حکیم یاد کرده نه هاشم بن حکیم و به ده کازه نیز اشاره نکرده است، از این رو واژه محمد بن جریر طبری زائد بنظر می‌رسد، بنا بر این نمی‌توان آرای دکتر فرای را در این زمینه پذیرفت. ن. ک. به:

R. Frye, *The History of Bukhārā*, p. ۸۱۱

۱۱ - نرشخی، همان کتاب، ص ۸۹ - ۹۰.

۱۲ - Gh. H. Sadighi, *Les Mouvements Religieux Iraniens au II^e et au III^e Siècle de L'hegure*, p. 165.

۱۳ - گردیزی، زین الاخبار، ۱۲۵ - ۱۲۷.

۱۴ - نگاه کنیده به زیر نویس ۴۵.

۱۵ - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۸ - ۳۹، ۵۱ - ۵۲.

۱۶ - استاد پژوهش درخشانی درباره مقتع دارد زیر عنوان «نکاتی درباره مقتع» که آن را برای «جشن نامه دکتر غلامحسین صدیقی»، که در آینده نزدیک منتشر خواهد شد، نگاشته است. دکتر زریاب در این تحقیق برای نخستین بار اشتباهاتی را که در مآخذ تاریخی در شرح احوال مقتع، بویژه در کتابهای زین الاخبار، تاریخ بخارا، تاریخنامه بلعمی و بیان الادیان صورت گرفته مورد مذاقه دقیق قرار داده و ضمن تحلیل آن منابع، تحریفات تاریخی آنها را برشمرده است. استاد زریاب از راه لطف دستنویس مقاله را پیش از انتشار در اختیار نگارنده گذاشتند.

۱۷ - عبار زریاب، «نکاتی درباره مقتع» دستنویس.

۱۸ - استاد صدیقی مطالب مربوط به مقتع در نسخه تاریخنامه طبری موجود در کتابخانه وین را برای نخستین بار در کتاب معروف خود بنام جنبشهای دینی ایرانی در سده دوم و سوم هجری، شناسانده و ترجمه فرانسوی آن را در صفحه ۱۷۲ - ۱۷۸ نشر داده است. نگاه کنیده به:

Sadighi, *Les Mouvements Religieux Iraniens...*, pp. 164 note 5, 172-178.

اخیراً محقق گرانمایه آقای محمد روشن چاپ انتقادی تاریخنامه طبری را نشر داده و زندگینامه مقتع را که تنها در نسخه وین آمده با حواشی سودمند در تعلیقات کتاب بر آن افزوده است. ن. ک. به تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، بتصحیح و تحشیه محمد روشن. ج ۳، ص ۱۵۹۳ - ۱۵۹۸.

۱۹ - طبری، تاریخ الطبری، ج ۸، ص ۱۳۵.

۲۰ - عباس زریاب، همان مقاله.

۲۱ - تاریخنامه طبری، ج ۳، ص ۱۵۹۴.

۲۲ - همان کتاب، ج ۳، ص ۱۵۹۵، مقایسه شود: ملا احمد تنوی، تاریخ الفی، ص ۲۷۲ الف.

۲۳ - همان کتاب، ج ۳، ص ۱۵۹۵.

۲۴ - طبری، تاریخ الطبری، ج ۸، ذیل رویدادهای سال ۱۶۰ هجری / ۷۷۷ میلادی.

۲۵ - ابوالمعالی حسینی علوی، بیان الادیان، بکوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۳ش؛ همو، «باب پنجم از کتاب بیان الادیان»، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۱ش، ج ۱۰. ص ۲۹۶ - ۲۹۹؛ بعدها هر ۵ باب کتاب بیان الادیان با تحشیه و حواشی هاشم رضی دگر بار چاپ رسیده است، ص ۵۷ - ۶۰، تعلیقات، ۴۷۷ - ۴۸۱.

۲۶ - دانش پژوه، «باب پنجم از کتاب بیان الادیان»، ص ۲۸۶.

۲۷ - مجمل التواریخ و القصص، بکوشش ملک الشعراء بهار کلاله خاور، ۱۳۱۸، ص ۳۳۴ - ۳۳۵.

۲۸ - عوفی، جوامع الحکایات، بکوشش دکتر جعفر شمان ص ۱۱۷ - ۱۱۸.

۲۹ - Sadighi, *Ibid*, p. 167.

۳۰ - مظاهر صفاء، «تاریخ خراسان»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۲، سال ۲۱، ص ۵۴.

۳۱ - حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، بکوشش دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۲۲۹.

۳۲ - _____، نُزهة القلوب، بکوشش گای لسترینج، ص ۱۵۳.

۳۳ - نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۸۹ - ۱۰۴.

۳۴ - A.J. Jakubovskij, "Vosstanie Mukanny-Dvizičnic Ljudje v belych odeždach", p. 143.

۳۵ - Sadighi, *Ibid*, p. 166.

۳۶ - *Chrestomathie persane*.

۳۷ - R. Frye, *The History of Bukhārā*, p. ۸۱۷.

۳۸ - *The History of Bukhārā*, 1845.

۳۹ - مصحح در تعلیقات تاریخ بخارا، ص ۲۷۵ - ۲۸۰ شرح حالی از مقتع بدست داده است.

۴۰ - حسنی رازی، نصره العوام، بکوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۳ش.

۴۱ - درباره دستنوشته‌های تاریخ الفی نگاه کنیده به: احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۵۳ش، ج ۶، ص ۱۴۰۰ - ۱۴۰۲.

۴۲ - ملا احمد تنوی، تاریخ الفی، نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۲۶۷ - ۲۷۸.

۴۳ - مسعودی، مروج الذهب، بکوشش یوسف اسعد داغر (بیروت، ۱۳۸۵ / ۱۹۶۵)، ج ۴، ۱۵۵.

۴۴ - ابن ندیم، الفهرست، بکوشش رضا تجدد (تهران، ۱۳۵۰ش)، ص ۱۴۱.

۴۵ - نویسنده تاریخ بیبق شرح حال این مورخ را بدست داده است. ن. ک. به: ابن فندق، تاریخ بیبق، بکوشش احمد بهمنیار (تهران، ۱۳۱۷ش)، ص ۱۵۴.

۴۶ - بارتولد درباره مشابهت این دو متن می‌گوید: «متن کتاب گردیزی گاه به متن ابن اثیر بسیار نزدیک است و در بعضی موارد تقریباً کلمه به کلمه آن است و البته سبب این مشابهت آن است که هر دو مؤلف از منبع واحد دیگری استفاده کرده‌اند و آن منبع بی شک همان تألیف سلامی بود. «ن. ک. به: و. بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز ج ۱، ص ۷۳.

۴۷ - جاحظ، البیان و التبیین، ج ۳، ص ۷۰ - ۷۱؛ همچنین نگاه کنیده به گزارش بسیار کوتاه یعقوب بن سفیان

الفسوی (د ۲۷۷ هجری) درباره خروج مقتع در خراسان. فسوی، المعرفة و التاریخ، روایة عبدالله بن جعفر بن درستویه

النحوی، بکوشش اکرم ضیاء العمری (بغداد ۱۳۹۴ / ۱۹۷۴)، ج ۱، ص ۱۴۹.

۴۸ - ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۱۵۵ و ج ۳، ص ۲۶۳ - ۲۶۵.

۴۹ - یافعی، مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۵۰ - ۳۵۱.

۵۰ - مقدسی، البدء و التاریخ، بکوشش کلمان هوار، ج ۶، ص ۹۷.

۵۱ - ازدی، تاریخ موصل، تحقیق علی حبیبی، ص ۲۴۴.

۵۲ - عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۵۵ - ۱۵۶.

۵۳ - ابوالمظفر اسفرائینی، التبصیر فی الدین، بکوشش محمد زاهد کوثری، ۱۹۴۰م، ص ۷۰، ۷۷.

۵۴ - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۸.

۵۵ - العیون و الحدائق، بکوشش م. ی. دخویه و دی یونگ، ص ۲۷۳.

۵۶ - ابن ساعی، مختصر اخبار الخلفاء (بولاق ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ هجری).

۵۷ - مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۳۵۴.

۵۸ - ابن شاکر کتبی، عیون التواریخ، الجزء الخامس، نسخه خطی کتابخانه فیض الله افندی، ص ۷۳ - ۷۴.

نسخه عکسی مورد استفاده نگارنده فاقد صفحه شمار بوده، از این رو شماره صفحات داده شده این کتاب احتمالاً با

اصل آن تفاوت خواهد داشت.

۵۹ - متأسفانه به اصل این نسخه دسترسی نداشتیم. زرکلی در شرح حال مختصری که از مقتع بدست داده، این

- کتاب را در شمار منابع خود ذکر کرده است. ن. ک. خیرالدین زرکنی، اعلام، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶، ۴، الطبعه السابعة، ج ۴، ص ۲۳۵؛ برای اطلاعات بیشتر درباره این نسخه نگاه کنید به:
- Ahlwardt, *Verzeichniss der Arabischen Handschriften der Königl. Bibliothek zu Berlin*. Berlin (1897), Vol 9, p. 345.
- صلاح الدین المنجد، *المخطوطات العربية فی فلسطين*، بیروت، دارالکتب الجدید، ۱۹۸۲، ۴، ص ۶۴، ۶۶.
- ۶۰ - نویری، *نهاية الارب، بکوشش محمد جابر عبدالعال الحسینی*، ج ۲۲، ص ۱۰۹-۱۱۱.
- ۶۱ - ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۱۰، ص ۱۴۶.
- ۶۲ - I. Moor, *Lalla Rookh*, London. Eleventh Edition, 1822.
- ۶۳ - 'The Veiled Prophet of Khorassan', pp. 86-123.
- ۶۴ - E.G. Browne, *A Literary History of Persia*, Vol. I, pp. 318-323.
- ۶۵ - h. Sadighi, *Les Mouvements Religieux Iraniens au II au III Siecle de L'hégire*, Paris (1938), pp. 163-186.
- ۶۶ - استاد صدیقی علاوه بر منابع دست اول چاپی، از نسخه‌های خطی نیز بهره برده است. نگاه کنید: زیرنویس ۱۸ همین مقاله.
- ۶۷ - S. Moscati, 'Studi Storici sul califfato di al-Mahdi', in *Orientalia*, (1945), pp. 338-344.
- ۶۸ - نویسنده منابع خود را درباره مقنع در صفحه اول مقاله یاد شده بدست داده است.
- ۶۹ - A.J. Jakuhovskij, 'vosstanie Mukanny-dvizenie Ljudej v belych odeždach' in *Sovetskoe Istokovedenie*, (1984) pp. 35-54.
- ترجمه این مقاله را دوست آزادهام خانم دکتر پروین منزوی از راه لطف دراختیایم گذاشته اند.
- A. J. Jakubovskij, *Ibid*, p. 37. - ۷۰
- ۷۱ - برای اطلاع بیشتر درباره نقش مزدکیان در جنبشهای اسلامی نگاه کنید به:
- A. J. Jakubovskij, *Ibid*, pp. 40-42.
- O. Klima, *Beurage zur Geschichte des Mazdakismus*, pp. 71-84.
- همچنین بستنید با پژوهش تازه استاد یارشاطر درباره مکتب مزدکیان در جلد سوم «تاریخ ایران کبیر»
- E. Yarshater, 'Mazdakism', in *The Cambridge History of Iran*, Vol. III, (1983), pp. 1003-1004.
- ۷۲ - متأسفانه به اصل مقاله که به زبان فارسی تاجیکی است دسترسی نداشتم، نگارنده این مأخذ را از کتاب ب. غ. غفوراف یاد کرده است. ن. ک. به: صدرالدین عینی، «عصیان مقنع»، اوچرکی تاریخی - تدقیقی. کلیات، جلد ۱۰، دوشنبه ۱۹۶۶م.
- ۷۳ - B. G. Gafurov, *Tadjiki drevneishaja, drevnaia i srednevekovia istoria*, pp. 321-331.
- افزون بر منابع یاد شده، نگاه کنید به کتاب تاریخ خلق تاجیک، زیر نظر ا. بلینتسکی و غفوراف که در سال ۱۹۶۴ میلادی در مسکو چاپ رسیده و در آن بخش کوتاهی به «قیام سپید جامگان تحت رهبری مقنع» اختصاص داده شده است.
- Gafurov and Belenitski, *Istoriia Tadjikshogo naroda (Moskva 1964)*, pp. 116-119.
- و نیز کتاب اعراب و اسلام و خلافت عرب از آ. بلیانف. وی در این کتاب در فصل جنبشهای خلقی اشارت کوتاهی به قیام مقنع کرده است. نگاه کنید:
- E.A. Belaev, *Araby, Islam, arabiskij halifat (Moskva 1965)*, pp. 251-252.
- با سپاس از دوست دانشمند و استاد گرامی آقای دکتر عنایت الله رضا که در کمال لطف در دستیابی منابع روسی کمکهای ارزنده‌ای فرمودند و از هیچ یاری دریغ نوزیدند.

- Elton L. Daniel, *The Political and Social History of Khaurasan under Abbassid Rule*, (Chicago, 1979) pp. 131-147. - ۷۴
- ۷۵ - بررسی همه منابع فارسی موجب اطالعه کلام خواهد شد، از این رو نگارنده کوشیده است گردیدای از این منابع را که مضمّن آرای گوناگون درباره شرح احوال مقنع هستند در کتابنامه پایان مقاله بدست دهد.
- ۷۶ - سعید نفیسی، *محیط زندگی و احوال و اسرار و ذکی*. ص ۱۵۴-۱۶۶.
- ۷۷ - _____، *ماه نخشب*، تهران، طهوری، ص ۹-۲۹.
- ۷۸ - ذبیح اله صفا «نقبادار خراسان»، مهر، سال ۴، شماره ۱۲، ص ۱۲۱۷-۱۲۲۶، سال ۵، شماره ۱، ص ۴۹-۵۷.
- ۷۹ - این مقاله بدون کاست و فرودی در تعلیقات ترجمه فارسی کتاب مهدی از آغاز تا قرن سیزدهم آمده است. ن. ک. به: زام دستر، *مهدی از آغاز تا قرن سیزدهم*. ترجمه محسن جهانسور (تهران ۱۳۱۷ش)، ص ۱۳۲-۱۵۶؛ بعدها این نوشته، در کتاب دلبران جانباز با عنوان «المقنع» ص ۱۱۵-۱۳۵ در سال ۱۳۵۵ بچاپ رسیده است.
- ۸۰ - ایرج سهرابی، *پیاپی نقبادار (بدون تاریخ)* ۲۲۳ ص.
- ۸۱ - سیرمه مختار لیشی، *الزندقه و الشعوویه و انتصار الاسلام و العروبه علیهما*، (قاهره ۱۹۶۸)، ص ۱۲۴-۱۳۲.
- ۸۲ - فاروق عمر، «حرکت المقنع الخراسانی»، *بحوث فی التاريخ العباسی*، ص ۱۶۸-۱۷۸، این مقاله نخستین بار در *مجله الجمعیة التاريخية بسال ۱۹۷۰* منتشر شده است.
- ۸۳ - جدیدترین تحقیق درباره مقنع پژوهشی است از هاکن استانگ Hakon Stang پژوهنده نروژی، مقاله وی با عنوان «المقنع و نقش و یژه خراسان در چند راهی آسیای غربی و مرکزی و جنوبی»، در *مجمع علمی خراسان دانشگاه اوپسالا سوئد* (۲۲-۲۴ نوامبر ۱۹۸۲) که به همت بو اوتاس Bo Utas ایران شناس سوئدی برگزار گردید، خوانده شد، متأسفانه به اصل مقاله دسترسی نداشتم. برای اطلاع گسترده‌تر درباره این سخنرانیها نگاه کنید به: مهدی مظفری، «مجمع علمی خراسان...»، آینده، سال ۹، شماره ۲ (اردیبهشت ۱۳۶۲)، ص ۱۲۷-۱۲۹.
- ۸۴ - ابن اثیر، *الکامل فی التاريخ*، ج ۶، ص ۳۸؛ ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۳، ص ۲۶۴؛ گردیزی، *زین الاخبار*، ص ۱۲۵؛ یاقعی، *مرآة الجنان*، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۱؛ ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۱۰، ص ۱۴۶.
- ۸۵ - E. Daniel, *Ibid*, p. 138.
- ۸۶ - جاحظ، *البيان والنبین*، ج ۳، ص ۷۱.
- ۸۷ - مستوفی، *تاریخ گزیده*، ص ۲۹۹.
- ۸۸ - *مجله التواریخ و القصص*، ص ۳۳۵.
- ۸۹ - *نرشخی*، *تاریخ بخارا*، ص ۹۰.
- ۹۰ - *مقریزی*، *خطط*، ج ۲، ص ۳۵۴ و نیز برای ترجمه فرانسوی آن نگاه کنید به کتاب معروف سیلوستر دوساسی *بنام گزارشی درباره مذهب دروزیان*.
- S. De sacy, *Expose de la Religion des Druses*, (Paris 1838), P. LXXI.
- ۹۱ - ابوالمعالی علوی، *بیان الادیان*، ص ۲۹۹.
- ۹۲ - همان کتاب، ص ۲۹۶.
- ۹۳ - اسفرائینی، *التبصیر فی الدین*، ص ۱۱۴؛ حسینی رازی، *تبصرة العوام*، ص ۱۸۵؛ ابن عبری، *المختصر فی اخبار البشر*، ص ۱۲۶.
- ۹۴ - عبدالحسین زرین کوب، *دو قرن سکوت*، ص ۱۸۵-۱۸۶.
- ۹۵ - در میان مورخان معاصر تنها شادروان سعید نفیسی زاد روز مقنع را بسال ۱۱۳ هجری / ۷۳۱ میلادی یاد کرده است، نگاه کنید به: *ماه نخشب*، ص ۹.

- ۹۶ - مقدسی در البده و التاريخ، ج ۶، ص ۹۷ نام این شهر را کاره یاد کرده است. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۲۶.
- نرخشی پس از این که پدر مقنع را از بلخ خوانده در چند سطر بعد می افزاید: «مقنع به روزگار ابومسلم صاحب الدعوه سرهنگی بود از سرهنگان خراسان»، یعنی در عصری که ابومسلم برای کار آوردن عباسیان با امویان در نبرد بود. پس چگونه خود مقنع در روزگار ابومسلم از سرهنگان خراسان بوده است، در حالی که پدرش بعدها در عصر منصور از سرهنگان امیر خراسان بوده است؟ اگر پدرش سرهنگی از بلخ بوده است، چگونه پسر او از دهی از مرو بوده است و گازی می کرده است و بعد به درجه سرهنگی رسیده است. طبری، ابوریحان و حسینی علوی و ابن اثیر هیچ یک از این حرفه او سخن بزمیان نیاورده اند. استاد زریاب بخوبی منشأ این اشتباه را روشن کرده است. نگاه کنید به مقاله منتشر نشده «نکاتی درباره مقنع».
- ۹۷ - B. Amoretti, 'Sect and Heresies', in The Cambridge History of Iran, p. 501.
- ۹۸ - ابن خلکان، وفيات الاعیان، ۲۶۳/۳ - ۲۶۵.
- ۹۹ - جاحظ، البيان والتبيين، ج ۳، ص ۷۰ - ۷۱.
- ۱۰۰ - مجمل التواريخ و القصاص، ص ۳۳۴؛ مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۳۵۴؛ عوفی، جوامع الحکایات، ص ۲۹۹؛ ابن تفری بردی، نجوم الزاهره، ج ۲، ص ۳۸؛ خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۲۸؛ حسینی رازی، نبصرة العوام، ص ۱۸۵.
- ۱۰۱ - خواجه نظام الملک، سیاست نامه، بکوشش هیوبرت دارک، ص ص ۳۱۰ - ۳۱۱. خواجه درباره مقنع می گوید که او «شریعت یبکار از قوم خویش برداشت». وی همانند دیگر مورخان دوره اسلامی از رهبران ایرانی که علیه نظام خلافت عباسی جنبشی پیا کرده اند، بنام زندیق و ملحد و کافر یاد کرده است. او ابوسعید جنابی رهبر جنبش قرمطیان را که میان سالهای ۳۰۰ - ۳۰۱ هجری/ ۹۱۲-۹۱۳ میلادی بقتل رسیده، معاصر مقنع دانسته، که درست نیست.
- ۱۰۲ - ابوالمعالی حسینی، بیان الادیان، ص ۲۹۷.
- ۱۰۳ - گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۵.
- ۱۰۴ - ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، ج ۶، ص ۳۸.
- ۱۰۵ - عبدالکریم سماعی، الانساب، نسخه عکسی، ص ۲۵۱ ب.
- ۱۰۶ - درباره رزایه نگاه کنید به: بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ص ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۵؛ حسینی رازی، تبصرة العوام، ص ص ۱۷۹، ۱۸۴؛ شهرستانی، الملل و النحل، ص ص ۲۹۹ - ۳۰۱؛ محمد بن یوسف کرمانی، الفرق الاسلامیه، بکوشش سلیمه عبدالرسول (بغداد ۱۹۷۳)، ص ص ۴۶ - ۴۷.
- ۱۰۷ - نشوان حمیری، الحورالعین، ص ۱۵۹.
- ۱۰۸ - W. Madelung, Kaysāmiyya in Encyclopaedia of Islām, new edition, Vol. 1v, pp. 36-38.
- در چاپ نخست دایرة المعارف اسلام ذیل «مبیشه» به مقنع ارجاع داده شده، اما این عنوان در مدخل اصلی آن آورده نشده و در ترجمه ترکی آن بنام اسلام آنسیکلوپدیسی نیز بدست فراموشی سپرده شده است، با وجود این در میان دایرة المعارفهای عمومی تنها در چاپ سوم دایرة المعارف بزرگ شوروی اطلاعات درخور توجهی درباره شرح حال مقنع و قیام او آمده، متأسفانه این شرح حال در ترجمه انگلیسی آن نیز حذف شده است. برای اطلاعات بیشتر درباره این دایرة المعارفها نگاه کنید به: First Encyclopaedia of Islām, eds. M. Houtsma and A.J. Wensinck, Leiden, Brill (reprint 1987) Vol. VI, p. 62.
- ۱۳۴ - اسلام آنسیکلوپدیا، (Istanbul 1979) Vol.8, p. 444.
- ۱۳۵ - Bolshaiia Sovetskaia Ensiklopedia (Moscow 1970-1978) Vol. 17, p. 194.

- ۱۰۹ - عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ص ۲۹۹.
- ۱۱۰ - عباس زریاب، همان مقاله.
- ۱۱۱ - ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۳؛ بغدادی، الفرق، ۲۵۷؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۵.
- ۱۱۲ - نرخشی، تاریخ بخارا، ص ۹۰؛ اسفراینی، التبیان فی الدین، ص ۱۱۴.
- ۱۱۳ - E. Daniel, *Ibid*, p. 138.
- مهارت او را در علم حتی نرخشی که از دشمنان مقنع بود و از او نفرت داشت نیز ستوده است. نرخشی اعتراف می کند که او در آموزش علوم بسیار جدی بود. یا کوبوفسکی در مقاله اش می نویسد: گویا وی زبان پهلوی و عربی نیز می دانست.
- ۱۱۴ - حسینی رازی، نبصرة العوام، ص ص ۱۸۴ - ۱۸۵.
- ۱۱۵ - گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۵.
- ۱۱۶ - طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۵۰۳.
- ۱۱۷ - Sadighi, *Ibid*, p. 105.
- ۱۱۸ - E. Daniel, *Ibid*, p. 135.
- ۱۱۹ - برای اطلاع بیشتر ن. ک. به: A.J. Jakuhovskiy, *Ibid*, p. 38.
- ۱۲۰ - نرخشی، تاریخ بخارا، ص ۹۲.
- ۱۲۱ - نرخشی، همان کتاب، ص ۹۲.
- ۱۲۲ - نرخشی، همان کتاب، ص ۹۲.
- ۱۲۳ - گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۵؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۵۶.
- ۱۲۴ - E. Daniel, *Ibid*, p. 137, A.J. Jakuhovskiy, *Ibid*, p. 38.
- ۱۲۵ - تاریخنامه طبری، ج ۳، ص ۱۵۹۴.
- ۱۲۶ - نرخشی، همان کتاب، ص ۹۲؛ مقدسی، البده و التاريخ، ج ۶، ص ۹۷.
- ۱۲۷ - نرخشی، همان کتاب، ص ۹۳.
- ۱۲۸ - همان کتاب، ص ۹۳.
- ۱۲۹ - ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، ۳۹/۶؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۶.
- ۱۳۰ - نرخشی، همان کتاب، ص ۹۳.
- ۱۳۱ - ابن اثیر، همان کتاب، ج ۶، ص ۳۹.
- ۱۳۲ - همان کتاب، ص ۳۹؛ ابن خلدون، العبر، ج ۳، ص ۲۰۷.
- ۱۳۳ - سفدیان یا بنا به روایت نرخشی در صفحه ۹۸ سفدیان «امیری از نقیبان مقنع بود. اهل سغد با وی اتفاق کردند و جبرئیل را با اهل سغد حربهای بسیار اتفاق افتاد و به آخر مردی از اهل بخارا این سفدیان را بکشت...» به عقیده استاد زریاب صاحب زین الاخبار یا مأخذ او مفهوم این واژه را درک نکرده و آن را جمع سفدیا پنداشته است. نام سفدیان در بیان الادیان سفدکان آمده و به روایت او این شخص از ده نیازی بوده است. این ده بنا به گفته یاقوت حموی قریه بزرگی میان کش و نخشب بوده که قسمت مهمی از رویدادهای مقنع در آن رخ داده بوده است. نگاه کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۸۵۴.
- ۱۳۴ - نرخشی، همان کتاب، ص ۹۸.
- ۱۳۵ - یعقوبی، البلدان، ص ۸۱.
- ۱۳۶ - ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، ص ۳۸.
- ۱۳۷ - مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۳۵۴.

۱۳۸ - بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۳، ۱۵۹۶.

۱۳۹ - نرشخی، همان کتاب، ص ۹۸.

۱۴۰ - بلعمی ضمیمت بعضی از روستائیان را با مقنع تأیید کرده است.

۱۴۱ - بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۵۶.

۱۴۲ - درباره طواوئیس نگاه کنید به یا قوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۵۵.

۱۴۳ - ابن اثیر، همان کتاب، ج ۶، ص ۵۱؛ گردیزی، همان کتاب، ص ۱۲۷.

۱۴۴ - ابن اثیر، همان‌جا؛ نرشخی، همان کتاب، ص ۹۹؛ ملا احمد تنوی، تاریخ القی، ص ۲۷۵ الف و ب.

۱۴۵ - ابن اثیر، همان‌جا؛ ابن خلدون، العبر، ج ۳، ص ۲۰۷.

۱۴۶ - نرشخی، همان‌جا؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۵۶.

۱۴۷ - نرشخی، همان کتاب؛ ص ۱۰۱؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۹۷؛ ابن عبری، همان کتاب، ص ۱۲۶.

۱۴۸ - Sadighi, *Ibid*, p. 150.

۱۴۹ - ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۳؛ مجمل التواریخ و الفصوص، ص ۳۳۵؛ عوفی، جوامع الحکایات، ص ۲۲۹؛ یاقمی، مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۴۱؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۵-۱۲۶؛ مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۱؛ فصیحی، مجمل، ج ۱، ص ۲۳۲؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۴۶؛ خواندمیر، حبيب السیر، ج ۲، ص ۲۲۰.

۱۵۰ - Sadighi, *Ibid*, p. 150.

ماه نخب در ادب فارسی و عرب جایگاه و بزه دارد. شاعران مشهوری مانند رودکی، سنایی، فرخی سیستانی و سوزنی سمرقندی در سروده‌های خود از این پدیده بنامهای گوناگون یاد کرده‌اند، ابوالعلاء معری (د ۴۹۱ هجری / ۱۰۵۷ میلادی) در قصیده طولانی که برای عبدالسلام بن حسین بصری سروده است، بیستی درباره ماه مقنع بدین مضمون دارد.

أفئ أنما البندر المقنع رأسُهُ
ضلالٌ وَغَى يئُلُ بَدْرُ المقنعِ

برای شرح و تفسیر این بیت نگاه کنید به: ابوالعلاء معری، شروع سقط الزند، بکوشش مصطفی السقا، عبدالرحیم محمد و دیگران، (قاهره ۱۳۶۷ / ۱۹۴۸)، ج ۴، ص ۱۵۰۴-۱۵۰۵؛ همچنین هبة الله بن جعفر بن محمد معروف به ابن سناء الملک (د ۶۰۸ هجری / ۱۲۱۲ میلادی) در قصیده‌ای که در مدح الملک المعظم شمس الدوله (د ۵۷۶ هجری / ۱۱۸۰ میلادی) سروده از این ماه یاد کرده است.

الیک فما بَدْرُ المقنعِ طالماً
بأسخر من الحافظ بدری المعتم

ابن سناء الملک، دیوان ابن سناء الملک، بکوشش محمد ابراهیم نصر و حسین محمد نصار، (قاهره ۱۳۸۸ / ۱۹۶۹)، ج ۲، ص ۲۸۲؛ نیز برای ابیات فارسی نگاه کنید به: حبیب الرحمن هاله، «اولین مخترع ماه مصنوعی»، ص ۴۳.

151 - U. Galurov, *Drevneshava drevnuaa...* p. 528.

۱۵۲ - شیرستانی، الملل و النحل، ص ۵۸۲.

۱۵۳ - ابوریحان بیرونی، همان کتاب، ص ۲۱۱.

۱۵۴ - Sadighi, *Ibid*, p. 150.

Ibid, p. 180.

۱۵۶ - Daniel, *Ibid*, p. 50, note 33.

۱۵۷ - فلما صاروا الى المذبحرة اظهر ابن فضل لعنه الله المجوسية و امرهم بتكاح الامهات و الاخوات و شرب الخمر و حرم جميع الحلال و احل جميع الحرام و كفر بمحمد صلى الله عليه و بما جاء به من عند الله عز و جل و ستم

یرب العالمین علیه سخط الله و لعنته و لعنة اللاعین و امرن من كان معه ان یسلموا الاموال و الحرم و یخرجوا الیه جمیع ما فی یدیهم.

C. Van Arendonk, *Les debuts de L'imānat Zaidite au Yemen*, translation by Jacques Ryckmans (Leyde 1960), p. 330.

Sadighi, *Ibid*, pp. 187-228.

۱۵۹ - درباره شرح حال خدش و جنبش او نگاه کنید به:

Muhsen Azza, *La domination arabes et l'épanouissement du Sentiment national en Iran*, (Paris 1938), pp. 97-99.

Claud Cahen, *Points de Vue Sur la Revolution Abbaside*, *Revue Historique*, (1963), pp. 324-325.

۱۶۰ - Daniel, *Ibid*, p. 56.

۱۶۱ - درباره «خفایه» نگاه کنید به: نوبختی، فرق الشیعه، ص ۴۲.

۱۶۲ - Sadighi, *Ibid*, p. 181.

۱۶۳ - سمیره مختار لیثی، همان کتاب، ص ۱۲۶.

۱۶۴ - L. Browne, *Ibid*, vol. 1, p. 318 ff.

۱۶۵ - فاروق عمر، همان مقاله، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۱۶۶ - U. Spuler, *Ibid*, p. 198.

۱۶۷ - S. Moscau, *Ibid*, p. 340.

۱۶۸ - مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۹۷؛ ابن عبری، همان کتاب، ص ۱۲۶.

۱۶۹ - S. Moscau, *Ibid*, pp. 340-341; L. Daniel, *Ibid*, p. 144.

۱۷۰ - مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۹۷؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ص ۳۹؛ نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۹۱؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۵؛ ذهبی، دول الاسلام، ص ۹۷؛ یاقمی، مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۰۵؛ ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۳۸؛ اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۱۱۴؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۱۴۵-۱۴۶؛ مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۲۵۴.

۱۷۱ - L. Daniel, *Ibid*, p. 144.

۱۷۲ - فاروق عمر، همان مقاله، ص ۱۷۳.

۱۷۳ - Sadighi, *Ibid*, p. 181.

۱۷۴ - یحیی بن زید در سال ۱۲۵ هجری / ۷۴۳ میلادی در جوزجانان به دست سالم بن احوز در خراسان بقتل رسید و جسد وی تا روی کار آمدن ابومسلم خراسانی برچوبه دار بود و به فرمان وی جسدش از در پایین آورده شد و دفن گردید. ن. ک. به: ابوالمعالی علوی، بیان الادیان، ص ۳۴، ۵۹؛ اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۱۷، ص ۱۸؛ گردیزی، نزهة القلوب، ص ۱۷۹.

۱۷۵ - ابن اثیر، همان کتاب، ج ۶، ص ۳۹؛ ابن خلدون، العبر، ج ۳، ص ۲۰۶.

۱۷۶ - نرشخی، همان کتاب، ص ۱۰۳.

۱۷۷ - ابن اثیر، همان کتاب، ج ۶، ص ۳۸.

۱۷۸ - نویری، نهاية الأرب، ج ۲۲، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۳۸؛

اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۱۱۴؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۵؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۹۷؛

مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۳۵۴.

۱۷۹ - نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۱۰۲؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۵. ابن طقطقی، الفخری، ص ۲۴۴؛

اسفرائینی، التبصیر فی الدین، ص ١١٤؛ دیار بکری، تاریخ الخميس، ج ٢، ص ٣٣٦؛ نویری، نهاية الارب، ج ٢٢، ص ١١٠.

١٨٠ - مقدسی، البدء والتاریخ، ج ٦، ص ٩٧؛ ازدی، تاریخ موصل، ص ٢٤٤؛ ذهبی، دول الاسلام.

١٨١ - ابن شاکر کتبی، عیون التواریخ، ص ٧٤؛ نویری، نهاية الارب، ج ٢٢، ص ١١١؛ ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ٧، ص ٣٠٨.

١٨٢ - ابن خلدون، العبر، ج ٣، ص ٢٠٦.

١٨٣ - Sadighi, *Ibid*, pp. 178-179.

١٨٤ - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ٦، ص ٣٨؛ نرشخی، تاریخ بخارا، ص ٩٢.

١٨٥ - نرشخی، همان کتاب، ص ٩٢.

١٨٦ - طبری، تاریخ الطبری، ج ٨، ص ١٦٢ - ١٦٣؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ٦، ص ٥٢.

١٨٧ - قزوینی، تاریخ گزیده، ص ٢٩٨.

١٨٨ - Sadighi, *Ibid*, p. 184.

١٨٩ - نرشخی، همان کتاب، ص ١٠٢؛ Sadighi, *Ibid*, p. 184.

١٩٠ - مقدسی، البدء والتاریخ، ج ٦، ص ٩٧.

١٩١ - مقدسی، احسن التقاسیم، ص ٣٣٣.

١٩٢ - ابوریحان بیرونی، همان کتاب، ص ٢١١.

١٩٣ - بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ١٥٥.

١٩٤ - شهرستانی، الملل والنحل، ص ٦٣٧.

١٩٥ - Sadighi, *Ibid*, p. 185.

١٩٦ - نرشخی، همان کتاب، ص ١٠٣.

١٩٧ - ابن اثیر، همان کتاب، ج ٦، ص ٣٨ - ٣٩؛ بسنجید، فاروق عمر، همان مقاله، ص ١٧٨.

کتابنامه

الف. منابع اولیه (فارسی و عربی)

١ - ابن اثیر، عزّ الدین علی بن ابی الکرمان، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ١٤٠٢ / ١٩٨٢.

٢ - ابن تغری بردی، جمال الدین ابوالمحاسن یوسف، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر وقاهرة، قاهره ١٣٤٨ - ١٣٥٨ ق.

٣ - ابن حزم، علی بن احمد، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، قاهره ١٣٤٧ ق.

٤ - ابن خلیکان، ابوالعباس احمد بن محمد، وفيات الاعیان و ابناء الزمان، بکوشش احسان عباس، بیروت، دار صادر، ١٩٦٨ - ١٩٧٢.

٥ - ابن ساعی، علی بن انجب، مختصر اخبار الخلفاء، بلاق ١٣٠٩ - ١٣١٠ ق.

٦ - ابن شحنة، محب الدین محمد بن محمد: روضة المناظر فی اخبار الاوائل والواخر، حاشیة جلد ١١ الكامل فی التاریخ ابن اثیر، قاهره ١٣٠٣ ق، ص ١٥٩ - ١٦٠.

٧ - ابن عماد حنبلی، عبدالحی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ١٣٩٩ / ١٩٧٩.

٨ - ابن قتیبه، احمد بن محمد، مختصر کتاب البلدان، بکوشش میخائیل یان دخویه، لیدن، بریل ١٨٨٥.

٩ - ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، بیروت، مکتبه المعارف، الطبعة الرابعة، ١٤٠١ / ١٩٨١.

١٠ - ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، المختصر فی اخبار البشر، بیروت، دارالفکر، ١٣٥٧ / ١٩٥٦، جلد ٣، ص ١٤.

١٤.

١١ - آزدی، ابوزکریا یزید بن محمد، تاریخ موصل، بکوشش علی حبیبی، قاهره، لجنه احیاء التراث الاسلامی، ١٣٨٧ / ١٩٦٧.

١٢ - اصفهانی، حمزه بن حسن، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، برلین، مطبعة کاو یانی، ١٣٤٠ ق.

١٣ - بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، الفرق بین الفرق، بکوشش محمد زاهد کوثری، قاهره ١٣٦٧ / ١٩٤٨.

١٤ - بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخنامه طبری، بکوشش محمد روشن، تهران، نشر نو، ١٣٦٦ ش، جلد ٣: ص ١٥٩٢ - ١٦٠١.

١٥ - بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود بن تاج الدین، روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب، بکوشش جعفر شاعر، تهران، انجمن آثار ملی، ١٣٤١ ش، ص ١٤٣.

١٦ - بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، الأناطالیقیه عن الفرون الخالیه، بکوشش ادوارد زاخانو، لایپزیگ ١٩٢٣.

١٧ - تنوی، ملا احمد، تاریخ الفی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ١٢٣٢، ص ٢٦٧ - ٢٧٨.

١٨ - جاحظ، عمرو بن عمر، البیان و التبیین، بکوشش حسن السندوی، قاهره، المطبعة الرحمانیة، ١٣٥١ / ١٩٣٢.

١٩ - جوزجانی، منباج الدین عثمان سراج، طبقات ناصری، بکوشش عبدالحی حبیبی، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ١٣٤٢ ش.

٢٠ - جهشیاری، محمد بن عبدوس، کتاب الوزراء و الکتاب، بکوشش عبدالله الصاوی، قاهره ١٣٥٧ / ١٩٣٨، ص ٢٢٤.

٢١ - حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله بن لطف الله، مجمع التواریخ السلطانیه، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ٦٨١ - ٦٨٢.

٢٢ - حسنی رازی، مرتضی بن داعی قاسم، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، بکوشش عباس اقبال، تهران، ١٣١٣ ش.

٢٣ - حسینی علوی، ابوالعالی، بیان الادیان، بکوشش هاشم رضی، تهران، مطبوعاتی فراهانی، ١٣٤٢ ش.

٢٤ - «باب پنجم از کتاب بیان الادیان»، فرهنگ ایران زمین، جلد ١٠، ١٣٤١ ش، ص ٢٩٦ - ٢٩٩.

٢٩٩.

٢٥ - حمیری، ابوسعید بن نشوان، الحور العین، بکوشش کمال مصطفی، قاهره، ١٣٦٧ / ١٩٤٨.

٢٦ - خوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف، مفتاح العلوم، بکوشش خروف فان فلوتن، لیدن، بریل، ١٩٨٥.

٢٧ - خوافی، مجد، روضة خلد، بکوشش محمود فرخ، تهران، انتشارات زوان، ١٣٤٥ ش.

٢٨ - خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، تاریخ حبیب السیر، تهران، انتشارات خیام، ١٣٣٣ ش.

٢٩ - دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخميس فی احوال انفس نفیس، بیروت، مؤسسة شبان للنشر و التوزیع، [بدون تاریخ].

٣٠ - ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ الاسلام، قاهره، مکتبه القدسی، ١٣٦٧ - ١٣٦٩.

٣١ - _____، دول الاسلام، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ١٤٠٥ / ١٩٨٥، ص ٩٧.

٣٢ - _____، سیر اعلام النبلا، بکوشش شعب الارنؤوط و علی ابوزید، بیروت، مؤسسة الرساله، ١٤٠٦ / ١٩٨٦، الطبعة الرابعة، ج ٧، ص ٣٠٦ - ٣٠٨.